

آوردن این مطالب نه به تأییدست و نه به تبلیغ و نه به ... تنها برای خواندست و

گاه روزانه های دیروز ... و امروز



محمد ایل بیگی

87

زندگینامهء حسین فاطمی به روایت حمید رضا مسیبیان ، حسین شاه حسینی و کورش زعیم

(به نقل از تارنماهای « باختر امروز » ، « چشم انداز ایران و « ملیون »)



اسوه شرافت و مبارزه در راه استقلال و دموکراسی ایران

زندگینامه دکتر حسین فاطمی

به کوشش: حمید رضا مسیبیان

hamsaieb@yahoo.com

اگر قرار باشد زندگی قهرمانان معاصر توصیف شود بی شک یکی از برترین رتبه ها به ((شهید دکتر حسین فاطمی)) تعلق دارد، او یکی از شیرمردان روزگار بود و حقوق ملت برای او یک مساله واقعی بود. او بهای تلاش در راه استقلال و آزادی ایران را با خون خود داد.

کودکی و جوانی: در دهم محرم سال 1296 هجری شمسی پس از سه پسر و یک دختر آخرین فرزند سیف العلماروحانی خوشنام نائینی و سیده طوبی چشم به جهان گشود و نام او را حسین گذاردند.

حسین از از کودکی استقلال ذاتی و اتکا به نفس خاصی داشت و غالباً لجاجت و کله شقی وی موجب اصطکاک وی با همسالانش بود که با پادرمیانی بزرگترها حل می شد. او پس از ورود به دبستان گلزار مورد توجه اکثر معلمان قرار گرفت و پدرش در هر فرصت در تعریف از این پسر چشم سیاه تند می گفت او سید حسینی است. پس از اتمام تحصیلات ابتدایی به همراه برادرش به اصفهان رفت و در آنجا ضمن ادامه تحصیل در روزنامه باختر که متعلق به برادرش بود شروع به فعالیت نمود و گوشه هایی از هوش و استعداد خویش را به نمایش گذارد و تا به آنجا پیش رفت که مورد تشویق کسانی چون ملک الشعرای بهار، حسام دولت آبادی و دبیر اعظم بهرامی قرار گرفت و سرانجام نیز با معرفی نامه آنان در روزنامه ستاره در تهران مشغول به کار شد. شبها در دفتر روزنامه می خوابید و با درآمد آن امرار معاش می کرد و هنوز بیست ساله نشده بود که عملاً سردبیر روزنامه شد و مورد توجه همه حتی مسئولان سانسور شهربانی قرار گرفت و همگی اذعان می کردند که وی به زودی نویسنده چیره دستی خواهد شد

وی پس از مدتی به تقاضای مصرانه برادرش به اصفهان بازگشت و اداره روزنامه باختر را به عهده گرفت. و در مقاله ای نمایندگان مجلس رضاشاهی را تلویحاً "عروسک های خیمه شب بازی نامید و با توجه به سابقه شهربانی از او به زندان افتاد و مدتی هم با افراد شرور و خطرناک هم بند شد تا آنکه پس از شهریور 1320 همه زندانیان سیاسی از جمله حسین فاطمی از زندان آزاد شدند و او به تهران آمده و روزنامه باختر را مستقلاً در تهران راه اندازی نمود و در اولین سر مقاله باختر عهد خویش را برای استقلال و آزادی ایران به همه نشان داد (یکشنبه 14 تیرماه 1321 اولین سرمقاله باختر با عنوان ((خدا-ایران-آزادی)) به قلم حسین فاطمی):

بالاخره باید برویم به نزد پدران. می شود با روی سیاه رفت؟ مائیم و آیندگان با خفت و خواری می توان در گور خفت؟ نه... این امر محال است... در راه انجام مقصود فداکاری می کنیم جانبازی می کنیم - و تا لب پرتگاه می رویم ولی مردانه می کوشیم...

اولین رودر روی مستقیم وی با رژیم هنگامی رخ داد که سهیلی در صدد محدود ساختن مطبوعات برآمد و او به تنهایی در برابر رژیم ایستاد و او را شاه سلطان حسین نامید و در 26 خرداد 1332 سرمقاله ای با عنوان ((با مرگ یا زندگی)) چنین نوشت: پیش از هرف چیز باید بدانم مرگی که می پذیرد حتماً قرین شرف و افتخار باشد همینطور است آن زندگی که قبول می کند و در پناه آن دقیق ایام را سپری می سازد با سرفرازی و شرف توام باشد... برخیز بیدار شو! این خواب طولانی افتخار را از دست تو گرفت، تو مفتخر دنیا بودی... حیف از این نژاد که سرور و سالار دنیا بوده منقرض شود...

او در این مدت قلم را نه با دربار و نه با هیچ حزبی دیگری به معامله نگذاشت. پس از اتمام جنگ جهانی دوم به توصیه عده ای از بزرگان که استعداد سرشار وی را مشاهده نموده بودند بین اعضا هیاتئ که به پاریس اعزام می شد قرار گرفت و در آنجا با سختی و تنگدستی مشغول به تحصیل در رشته حقوق شد اما ارتباطش را با ایران قطع نکرد و همچنان مقالاتش را برای وطن می فرستاد و روزنامه های چاپ ایران را نیز دریافت می نمود. مهیج ترین مقالات وی در باره مساله آذربایجان نوشته شد. سرانجام پس از 3سال و چند ماه (از 1323 تا اواسط 1327) با رتبه عالی دکترای حقوق خود را با تز وضعیت کار در ایران از دانشگاه پاریس اخذ نمود و علاوه بر آن دیپلم مدرسه هوت اتود انترناسیونال را به ضمیمه دیپلم روزنامه نگاری کسب نمود. در این هنگام دوست بسیار عزیز و همکار مطبوعاتی محمد مسعود سردبیر مرد امروز ترور شد و این مساله موجب ناراحتی بسیار زیاد او شد.

پس از بازگشت به ایران مورد استقبال گسترده قرار گرفت اما فقط به دنبال پیشوای خود مصدق رفت و پس از مدتی امتیاز روزنامه پرمعنای باختر امروز به نام او صادر شد. در هشتم مرداد ماه 1328 اولین سرمقاله باختر امروز با عنوان یا مرگ یا آزادی به قلم دکتر فاطمی منتشر شد و بخشهایی از آنان چنین بود: باختر امروز با همان تهور دیروز ((باختر)) با همان جسارت و بی پروایی از مصالح علف خورها و با پرنه ها دفاع خواهد کرد... اما بیش از چند شماره از انتشار آن نگذشته بود که در 12 مرداد 1328 مقاله ای تحت عنوان این دزدها بازهم سواری می خواهند کار آن را به توقیف کشاند.

تشکیل جبهه ملی به پیشنهاد دکتر فاطمی: این هنگام مصادف بود با اتمام مجلس پانزدهم و بازگشت دکتر مصدق به صحنه مبارزه و بزرگترین مشکل آزاد نبودن انتخابات بود که با مداخله شاه و ارتش در انتخابات صورت می گرفت و نیز قرارداد ننگین گس - گلشائیان در مجلس بود که نامه دکتر مصدق خطاب به برخی نمایندگان و حملات شدید باختر امروز تا حدی آن را متوقف کرده بود و همه منتظر نتیجه مجلس شانزدهم بودند.

دکتر مصدق در این باره در خاطرات خود می گوید: در انتخابات دوره شانزدهم تقنینیه که باز دولت در همه جا دخالت می نمود شادروان دکتر حسین فاطمی با من مذاکره نمود که برای آزادی انتخابات فکری بکنیم و بعد همان نماینده مخالف با قرارداد آمد و گفت اگر شما در انتخابات دخالت نکنید از نمایندگان مجلس پانزدهم و مخالف قرارداد حتی یک نفر هم وارد مجلس نخواهد شد. فاطمی همچنین همکاری برخی مدیران جرائد را نیز جلب کرد.

و به این ترتیب دکتر مصدق برای آزادی انتخابات وارد میدان می شود. طی بیانیه ای از مردم می خواهد که او و یارانش را تنها نگذارند... و در روز 22 مهر ماه در دربار تحصن کنند.

صبح روز جمعه 22 مهر ماه 1328 مردم دسته دسته در اعتراض به تقلب در انتخابات به دنبال دکتر مصدق و دکتر فاطمی و برخی دیگر از یاران آنان در خیابان کاخ اجتماع می کنند و 20 نفر به نمایندگی از آنان از دکتر مصدق و دکتر فاطمی دربار متحصن می شوند و حتی دست به اعتصاب غذا می زنند اما سرانجام بدون نتیجه تحصن را رها می کنند و مصدق با دلگیری به احمد آباد تبعید می گردد ولی در همین هنگام اعلامیه دکتر فاطمی که در آن دربار و هیات حاکمه محکوم شناخته می شوند و انتخابات (دوره شانزدهم) غیر قانونی اعلام می گردد به مصدق جان تازه ای بخشید.

در این هنگام مصدق که در تبعید احمد آباد به سر می برد متحصنین دربار را به احمد آباد دعوت نمود و دکتر فاطمی ضمن نطقی چنین اظهار داشت:

اکنون که فوائد کار دسته جمعی بر عموم رفقا روشن گردید و قدرت نفوذ واتحاد و وحدت بر همه معلوم گردید، چه خوب است این عده برای انجام کارهای مهم سیاسی و مملکتی دست به دست هم داده به نام ((جبهه ملی)) تحت نظم و دیسیپلین خاصی شروع به مبارزات برای پیشبرد اهداف مختلف نماییم.

از آن پس دکتر فاطمی سرپرست کمیسیون تبلیغات جبهه ملی شد و باختر امروز به عنوان ((ارگان جبهه ملی ایران)) به فعالیتش ادامه داد.

در اولین مقاله پس از تشکیل جبهه ملی دکتر فاطمی می نویسد: مبارزین راه آزادی جبهه ملی را تشکیل دادند... دکتر مصدق پیشوای بزرگ ملی ایران که نیم قرن تمام در راه منافع مردم محروم این کشور مبارزه کرده است اکنون بیش از پیش خودش را در اختیار ملت گذارده است... این جبهه پرچمدار آزادی و طرفدار قانون اساسی و دشمن زورگویی و دزدی و رشوه خواری است مساعی این جبهه در این راه به کار خواهد رفت که قیافه مسخ دموکراسی کاغذی دروغین فعلی را به صورت واقعی بیرون آورد... من اقرار می کنم که هیچ وقت به لذت امروز مقاله ننوشته ام امروز مانند عاشقی که پس از سالهای مفارقت و هجران به وصل معشوق خود رسیده است در عین شوق و شغف این سطور را به پایان می برم...

دکتر فاطمی همچنین مورد توجه اشرف خواهر شاه قرار گرفت او صیاد جوانانی بود که در ناحیه شان ذوق و استعدادی می دید، اشرف اصرار داشت که دکتر فاطمی در حلقه یاران او در آید و در این راه حاضر بود هر امکانی را در اختیارش بگذارد و این برای کسی که تازه می خواست وارد زندگی جدی سیاسی شود بهترین موقعیت بود و پیش از دکتر فاطمی بسیاری در این دام افتاده بودند اما دکتر فاطمی در معامله با خود و روزگار نام نیک را برگزید. او پس از تشکیل جبهه ملی تمام تلاش خود را بر سرشکل گیری جبهه ملی گذاشت و پس از آن که انتخابات دوره شانزدهم تهران به دلیل رسوایی بیش از حد باطل اعلام شد به عنوان یکی از نمایندگان جبهه ملی به همراه دکتر مصدق که رای اول تهران را به خود اختصاص داده بود وارد مجلس شد و مبارزه افتخار آمیز خود را پشت سر پیشوا و مرادش دکتر مصدق آغاز کرد در حقیقت دکتر فاطمی موتور لوکوموتیوی بود که مصدق نحیف و پیر را در صدر نشانده بود و پیش می رفت و مردم به درستی تشخیص دادند که صدای مصدق که از لابلای سطور باختر امروز به گوش می رسد تنها کسی است که در مقابل ایجاد یک دیکتاتوری تازه می ایستد

و به این ترتیب مبارزه مصدق و یارانش که از آن بوی نفت به مشام می رسید آغاز شد و آنان مخالفت خود را با قرارداد گس-گلشائیان که دولت انگلیس را تا سال 1993 در غارت منابع ایران آسوده خاطر می ساخت آغاز نمودند و این در حالی بود که شاه به انگلیسیها قول داده بود که با گرفتن اختیار انحلال مجلسین خواهد توانست لایحه نفت گس-گلشائیان را از تصویب بگذراند و چون حسین علا کاری از پیش نبرد با فشار اربابان خارجی تیمسار رزم آرا بر سر کار آمد تا با فشار و دیکتاتوری منافع اربابان خارجی را تامین نماید و خود نیز رویاهای بزرگی در سر داشت.

مصدق و یارانش قاطعانه در برابر رزم آرا ایستادند و عملاً کار او را متوقف کردند و رزم آرا سرانجام صبحی زود به تنهایی به منزل دکتر فاطمی رفت تا شاید او را نیز مانند بسیاری دیگر با وعده و وعید و یا سخن گفتن از اصلاحات بفریبد اما دکتر فاطمی باز هم دکتر فاطمی ماند و فریب نخورد و تا آنجا پیش رفت که رزم آرا دستور توقیف او را صادر کرد اما دکتر فاطمی از آن که بود عزیز تر شد و با اعتصاب دانشجویان سرانجام آزاد شد.

در بهار 1329 و در اوج این مبارزات مصدق سخن دکتر فاطمی را که می گفت برای این کارها وقت ندارم را نشنیده گرفت و او را که بیش از سی سال داشت بر سر سفره عقد نشانده، عروس پرپوش دختر 22 ساله سرهنگ سلطوتی، سال بعد خدا فرزندى به او عطا نمود که او را علی نام نهاد.

طرح ملی شدن صنعت نفت: در این زمان که بحث برسر لایحه نفت طولانی شد و کار کم کم به بن بست می رسید دکتر فاطمی پیشنهادی را ابتدا با مصدق و سپس به اشاره او در جمع نمایندگان جبهه ملی مطرح نمود که نه تنها در ایران بلکه در تمام دنیا به روزگار خود انفجاری بس عظیم آفرید و آن عبارت بود از پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور که مورد موافقت اکثریت نمایندگان جبهه ملی قرار گرفت.

و به دنبال آن مصدق و یارانش مورد شدیدترین حملات قرار گرفتند. روزی در دربار، شاه به دکتر فاطمی می گوید: مملکت را به کجا می خواهید بکشید؟ مگر می شود نفت را ملی کرد؟ انگلیسیها عشایر را تحریک خواهند کرد و یکپارچه ایران را به آتش می کشند و دکتر فاطمی در جواب پادشاه ترسو داستان خواجه نصیر و خلیفه عباسی را نقل می کند که او را لای نمد گذاشتند تا جان داد و گفتند اگر دیدیم آسمان به زمین می آید او را رها می کنیم والا لای نمد جان می دهد...

به هر روی هیچ یک از این اقدامات در اراده آهنین آنان هیچ تاثیری نهاد و باختر امروز پیشرو و سردمدار مبارزه بود. دکتر فاطمی در این زمان دوستان بسیاری نیز پیدا کرده بود و حتی با اطلاع جبهه ملی به دربار نیز راه داشت و با شاه ارتباط داشت و آنان سرانجام موفق شدند قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور را به تصویب برسانند و رزم آرا نیز هر چه تلاش کرد کاری از پیش نبرد و آنان به این ترتیب نام نیک خود را برای همیشه تاریخ ایران ثبت نمودند.

پس از ترور رزم آرا مدت کمی علا نخست وزیر شد و چون کاری از پیش نبرد استعفا داد و هر چه شاه از او خواست کرد تا باقی بماند نپذیرفت و در این هنگام وحشت در اردوی ملیون افتاد، سخن از کودتایی نظامی بود...

دکتر فاطمی سرمقاله باختر امروز را نوشت و سپس به نوشتن وصیت نامه خود پرداخت برنامه آن بود که به مصدق پیشنهاد نخست وزیری شود و چون او نپذیرد مجلس به سید ضیاءالدین ابراز تمایل کند اما مصدق که از این مساله آگاه شده بود بر خلاف همیشه پذیرفت اما آن را منوط به تصویب لایحه 9 ماده ای برای ملی کردن صنعت نفت و خلع ید نمود.

پس از نخست وزیری مصدق روز عمل فرا رسید و آنان که به دنبال مال و مقام به جبهه ملی آمده بودند سخت برآشفته تا آنجا که می خواستند جبهه ملی را منحل کنند و یا مصدق را از آن کنار بگذارند و این فقط دکتر فاطمی بود که با از خود

گذشتگی و تلاش فراوان مانع از طرح آن دو نکته و نفاق بیشتر در جبهه ملی شد و در باختر امروز نوشت اگر ملی شدن صنعت نفت نبود کابینه طور دیگری تشکیل می شد.

دکتر فاطمی در تاریخ 30 اردیبهشت 1320 به سمت معاون پارلمانی نخست وزیر و سخنگوی دولت منصوب شد و سعی فراوانی هم در آن داشت که شاه را با ملت همراه سازد به امید آن که استقلال و دموکراسی در ایران بر طبق قانون اساسی و همانند کشورهای مشروطه همچون انگلیس، هلند، اسپانیا و... تامین شود اما به زودی متوجه شد که شاه جوان برای فروش مملکت به بیگانگان از پدر خود پشی می گیرد.

کشف اسناد جاسوسی انگلیس در خانه مستر سدان و رسوایی بزرگ انگلیس: پس از مدتی از شروع به کار دولت ملی مصدق در بهار 1330 با تلاش به جا و دقیق دکتر فاطمی اسناد جاسوسی فراوانی از دخالتها و جاسوسیهای انگلیس در ایران در خانه مستر سدان کشف شد و بزرگترین رسوایی جاسوسی تا آن تاریخ را برای انگلیس به ارمغان آورد و با تلاش دکتر فاطمی این مساله به مجامع بین المللی کشانده شد. نکته قابل توجه آنکه بخش بسیار زیادی از این اسناد توهین ها و بد و بیراه ها به دکتر فاطمی بود تا آنجا که به هیچ یک از نمایندگان جبهه ملی به اندازه او توهین نشده بود و تلاش بسیاری صورت گرفته بود تا دکتر فاطمی را بی دین معرفی نمایند و به گفته دکتر فاطمی قسمت خوشمزه یکی از آن اسناد این بود که در ترجمه پدر دکتر فاطمی را شمشیر علما معرفی کرده بودند.

پس از شکایت انگلیس از ایران به شورای امنیت دکتر فاطمی به همراه مصدق به نیویورک سفر کرد به گفته دکتر غلامحسین مصدق فرزند دکتر مصدق از معدود یاران مصدق بود که سیاهی لشکر نبود و با تمام قوا از حقوق ملت ایران دفاع نمود و در این زمان به عنوان سخنگوی ایران هر روز 200 الی 300 نفر روزنامه نگار را از کشورهای مختلف می پذیرفت و از حقوق ملت ایران دفاع می نمود.

ترور دکتر فاطمی توسط فدائیان اسلام: در بهمن ماه 1330 انتخابات مجلس هفدهم برگزار شد و دکتر فاطمی به عنوان نماینده مردم تهران انتخاب شد اما در 25 بهمن 1330 در حالی که بر مزار روزنامه نگار شهید محمد مسعود مشغول سخنرانی و گرامیداشت یاد و خاطره این روزنامه نگار شجاع بود ناگهان صدای گلوله ای سخنان او را قطع نمود و او را نقش بر زمین نمود. ضارب جوانی 16 ساله و عضو گروه فدائیان اسلام به نام محمد مهدی عبد خدایی بود که سریعاً دستگیر شد. چند تن از نزدیکان دکتر فاطمی از جمله محمد علی سفری او را سریع به بیمارستان منتقل می کنند. دکتر فاطمی در ماشین با لبخندی به اطرافیانش می گوید دیدید بالاخره انگلیسیها مرا کشتند... و کمی بعد می گوید: چه زنده بمانم و چه نمانم تقاضای من این است که باختر امروز به همین سبک و روش و شیوه انتشار یابد. نگذارید این چراغ را که به خون دل روشن نگه داشته ام خاموش شود...

دکتر فاطمی در بیمارستان نیز مورد سو³ قصد قرار می گیرد که با هوشیاری اطرافیان خطر رفع می شود اما آثار این گلوله حتی پس از مراجعه به آلمان و عمل جراحی در آنجا نیز باقی مانده و تا آخر عمر کوتاهش او را آزار می دهد.

جالب توجه آنکه در همان شب رادیو بی بی سی اعلام می دارد که قاتل دستگیر شده است... البته برخی از اعضای فدائیان اسلام از جمله خلیل طهماسبی و نیز آیت ا... کاشانی از این عمل ابراز انزجار می نمایند و پدر ضارب نیز در مصاحبه ای از عمل فرزندش ابراز انزجار می نماید و اعلام می نماید که فرزندش پس از 4 کلاس درس به علت ناسازگاری با خانواده عازم تهران شده و به شاگردی در مغازه ای مشغول گشته است. لازم به ذکر است که ضارب اکنون زنده و بازمانده فدائیان اسلام است و با لقب استاد و محقق خوانده می شود.

کشته شدن در راه نجات یک ملت بزرگترین افتخار است:

بخشهایی از اولین سر مقاله دکتر فاطمی برای باختر امروز پس از ترور این گونه بود ((کشته شدن در راه نجات یک ملت بزرگترین افتخار است... تنها آتش مقدسی که باید در کانون سینه هر جوان ایرانی همیشه زبانه بکشد این آرزو و ایده آل بزرگ و پاک است که جان خود را در راه رهایی جامعه و نجات ملت خود از چنگال فقر و بدبختی و ظلم و جور بگذارد... این گلوله اینتلیجنت سرویس به پایداری و استقامت من صد چندان افزود و مرا در راه خدمت به میهن عزیزم سرسخت تر و آهنین تر و فداکار تر نمود...

دکتر فاطمی اعتبارنامه مجلس هفدهم را در فروردین ماه 1331 در بیمارستان دریافت نمود و در 19 خرداد 1331 برای استیفای حقوق ملت به همراه هیات ایرانی عازم لاهه هلند شد و در 26 خرداد 1331 از آنجا برای عمل جراحی به آلمان رفت و سرانجام در مردادماه 1331 در حالی که چندین سالی پیر شده بود به ایران بازگشت و به وظایف نمایندگی اش مشغول شد. اما از آثار آن گلوله تا پایان عمر کوتاهش رنج می برد و گاه دچار دردهای شدید در ناحیه شکم می شد اما

همیشه می گفت که این رنج ها در مقابل رنج هایی که پیشوای آزادی یعنی دکتر محمد مصدق به خاطر منافع ایران کشیده است هیچ می باشد. دکتر ها در این هنگام به او توصیه کرده بودند که روزی بیشتر از دو ساعت کار نکنند اما او با جدیت تمام فعالیتهايش را ادامه می داد.

دکتر فاطمی وزیر امور خارجه می شود: در مهر ماه 1331 که کارشکنی انگلیس در ایران به اوج خود رسیده بود و وزیر امور خارجه که مردی شریف بود به علت عواقب بعدی حاضر به قطع رابطه با انگلیس نبود و سرانجام استعفا داد و در این هنگام دکتر فاطمی وزیر امور خارجه و سخنگوی دولت شد و با قاطعیت تمام در 19 مهر 1331 سفارتخانه انگلیس را تعطیل و جاسوسان آن را اخراج نمود و کینه شدیدی را در دل انگلیسیها ایجاد نمود.

در یکی از مقالات او که بیانگر نظر او نسبت به استعمار است چنین می خوانیم: ...ملتی که روزی پرچم دار علم و فرهنگ و صنعت جهان بود...ملتی که راست بود، دوست بود، شعارش پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک بود یک چنین ملتی را یکصد سال استعمار کوشید خرد کند...))

دکتر فاطمی به راستی همه وجود خود را وقف ایران نمود و تلاش بسیار فراوانی در جهت التیام روابط مصدق - کاشانی و قوام جبهه ملی نمود و حتی در مواردی نزد کاشانی، مکی و بقایی به گریه افتاد و تا حدی هم در ابتدا موفق بود اما سرانجام آنچه نباید می شد، شد و این هنگام مصادف با تحریم نفتی ایران بود.

نظریه اقتصاد بدون نفت: دکتر فاطمی که خود مبتکر نظریه اقتصاد بدون نفت برای ایران بود درباره حل و فصل دعوای نفت، عقیده داشت که یافتن یک راه حل دوستانه برای این مساله در آینده نزدیک امکان پذیر نبوده و ایران ناگزیر است تعطیل شدن نامحدود صنعت نفت خود را بپذیرد و مملکت ما، قرنها بدون نفت زندگی کرده است. اگر این بهایی است که باید برای حفظ حیثیت و تمامیت ما پرداخت گردد بگذار چنین شود. دکتر فاطمی در ضمن معتقد بود باید بسیاری از مخالفان حکومت را از میان برداشت تا ایران بتواند از یک کشور متکی بر تک محصولی نفت تحول یابد...

لازم به ذکر است که در دوران کوتاه حکومت ملی دکتر مصدق گامهای بلندی در این راه برداشته شد و اگر یک سال دیگر دولت دکتر مصدق بر سر کار بود ایران از صادرات نفت بی نیاز می شد و قابل توجه این که صرفاً در 3 سال نخست وزیری دکتر مصدق ایران دارای تراز بازرگانی مثبت بوده است و این در حالی بوده است که ایران نفت را هم صادر نمی کرده است و در سالهای بعد و تا به امروز با وجود صادرات نفت تراز بازرگانی ایران منفی بوده وهست.

دریافت نشان درجه یک همایون: پس از توطئه نهم اسفند و قصد شاه برای قتل مصدق و به تبع آن تیرگی شدید روابط شاه و مصدق شاه تلاش فراوانی در جهت جذب دکتر فاطمی به خود نمود و در این راستا بالاترین نشان سلطنتی ایران (نشان درجه یک همایون) را به دکتر فاطمی اهدا نمود و شاه و وزیر دربار هم به او قول دادند که پس از مصدق می تواند بر روی بالاترین مقام حساب کند و نیز تلاشهای فراوانی از طرف از طرف آیت ... کاشانی و مکی و بقایی برای جذب او صورت گرفت اما سید دمی از مراد خود دکتر مصدق جدا نشد. دکتر فاطمی با شجاعت تمام در برابر شاه و هر دشمن دیگری می ایستاد و در این زمان به شاه گفته بود ((اینها که به شما نصیحت می دهند با نهضت مردم جنگ کنید چه کسانی هستند؟ مگر شما چه بدی از این ملت دیده اید که در صف اول مخالفین قرار می گیرید (...)) مصدق به دلیل علاقه فراوان به دکتر فاطمی او را پسر سوم خود می دانست.

پس از روزهای وحشتناک 9 اسفند و قتل شهید افشار طوس رئیس شهربانی کل کشور، سید دمی از مراد خود جدا نشد اما پس از این مسائل معتقد بود که باید با دربار برخوردی انقلابی داشت اما مصدق که هفتاد سال قدمی بر خلاف قانون نهاده بود و با قانون نیز به اکثر خواسته های خود رسیده بود زیر بار نمی رفت.

شهید سرتیپ افشار طوس: لازم به ذکر است که شهید سرتیپ محمود افشار طوس در اواسط دولت دکتر مصدق به همراه جمعی از افسران درستکار سازمان افسران ناسیونالیست را بنا نهاد، آنان تلاش داشتند به مصدق کمک کنند تا افراد فاسد و نالایق را از ارتش کنار بگذارند و ارتش را طبق قانون تحت فرماندهی نخست وزیر در آورند تا از این طریق دموکراسی در کشور نهاد ینه شود. سرتیپ افشار طوس نسبت فامیلی نه چندان نزدیکی هم با دکتر مصدق داشت و افسری بسیار لایق و



سرتیپ افشار طوس رئیس شهرستانی

وفادار و درستکار بود. او در مقام ریاست شهرستانی دولت ملی خدمات گرانبهایی انجام داد. و با وجود او شکست مصدق بسیار مشکل به نظر می آمد کما اینکه که با جانفشانی توطئه نهم اسفند را خنثی کرده بود و هنگامی که بنا به دستور صریح مصدق قاطعانه قصد تصفیه شهرستانی را از عوامل آمریکا داشت در توطئه ای که توسط اینتلیجنت سرویس انگلیس طراحی شده بود ربوده شد و اصلاحات در شهرستانی کشور متوقف شد. البته قتل او در برنامه نبود. او در 31 فروردین 1332 ساعت 9 بعد از ظهر به منزل خطیبی رفت و توسط افرادی از دار و دسته بقایی و برادران رشیدیان (سیف اله - اسداله - قدرت اله) (وافسرانی از قبیل مزینی، منزه، بایند، راهدی و... ربوده شد و پس از آنکه 48 ساعت گرسنه نگاه داشته شد بنا به دستور بقایی توسط افسر فاسدی به نام بلوچ قرایی به طرز فجیعی به قتل رسید. در 6 اردیبهشت با تلاش بسیار زیاد جنازه او در غار تلو در تپه های لشکرک در شمال تهران پیدا شد. پیکرا و پس از تشییع جنازه ای که با حضور گسترده مردم توام بود در بیمارستان شهدای تجریش تهران به خاک سپرده شد. قتل افشار طوس که دربار در پشت پرده آن پنهان بود به راستی کمر دولت ملی را شکست. افشار طوس در زمان رضاخان رئیس املاک سلطنتی بود و گرچه مانند سایرین به دزدی نپرداخت اما به دلیل نوع کار نام نیکی هم از آن زمان به یادگار نبرد. او چند ماه صادقانه در خدمت نهضت ملی بود اما همین چند ماه برای قرار گرفتن نام شهید در جلواسم او کافی بود و نام او به نیکی در تاریخ ثبت شد و قاتلان او که امروز نیز اکثراً مرده اند ذره ای از منزلت او را نیافتند. آنان اگرچه در دادگاه دستوری پس از کودتا تبرئه شدند اما جز بد نامی نصیبی نبردند. تاریخ تمام زندگی افشار طوس را منحصر به همین چند ماه کرد و تمام گذشته او را نادیده گرفت. چنین است سرنوشت انسانها که سرانجام روزی از این جهان در می گذرند، قضاوت تاریخ حتی در مورد آنان که در نیمه راه عمر در می گذرند یکسان نیست و این بستگی تمام دارد به آن که انسان در فرصت های کوتاهی که نصیب می برد در کجا قرار گیرد. پس از انقلاب بقایی عامل اصلی این جنایت تا زمان مرگ در زندان ماند و مزینی هم اعدام شد.

کودتا: سرانجام آنچه انتظارش می رفت رخ داد و شب 24 مرداد دکتر فاطمی که تازه به منزل آمده بود ناگهان با هجوم وحشیانه ماموران دست چین شده به منزلش روبرو شد آنها او را با خود بردند و با همسر و بچه خردسالش نیز شدیداً بدرفتاری کردند. قرار بود صبح فردا مصدق، فاطمی و ریاحی اعدام شوند. هنگامی که او را به سمت توقیفگاه می بردند با آرامش این شعر را زمزمه می کرد:

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار

دکتر فاطمی پس از شکست کودتای اول و مراجعه به منزلش و اطلاع از بدرفتاری های شدید ماموران با همسر و فرزندش شدیداً خشمناک شد و علناً به دربار بد و بیراه می گفت و در این هنگام از مصدق می خواست تا او را وزیر دفاع کند تا قاطعانه با دشمنان برخورد کند و از تمام سفیران ایران خواست تا نه تنها به استقبال شاه که از کشور گریخته بود نروند بلکه او را به کشور بازگردانند... و به مصدق می گفت که این بهترین فرصت است و باید جمهوری اعلام شود اما مصدق که می دید همه چیز با آرامش به نفع او خاتمه یافته است او را دعوت به آرامش و میانه روی می کرد.

دکتر فاطمی در 26 مرداد در میتینگی درمیدان بهارستان شدیدترین حملات را به دربار نمود و خواهان برچیده شدن بساط ننگین پهلوی شد و مردم نیز که در راس آنها جهان پهلوان تختی بود مجسمه های شاه را از جای کنندو دکتر فاطمی هم در سرمقاله های باختر امروز شدیداً به دربار حمله می کرد و به مردم وعده می داد که حکومت آینده فقط با نظر مردم عمل می کند.

برخی مطالب باختر امروز به قلم دکتر حسین فاطمی:

این دربار شاهنشاهی روی دربار سیاه فاروق را سفید کرد×××((باختر امروز ۲۵ مرداد))

خائنی که می خواست وطن را به خاک و خون بکشد فرار کرد×××((باختر امروز ۲۶ مرداد))

شرکت سابق (نفت) و روزنامه های محافظه کار لندن دیروز عزادار بودند×××((باختر امروز ۲۷ مرداد))

اما افسوس ناگهان زلزله ای همه چیز را ویران کرد در 28 مرداد هیات دولت مشغول تصمیم گیری درباره رفراندوم و نحوه برگزاری آن بود و تصور می رفت هیچ خطری وجود ندارد. اما از شهر گزارش برخی شلوغی ها می رسید. پس از مشاهده برخی شلوغی ها در شهر که در ابتدا بی اهمیت جلوه می کرد دکتر فاطمی از مصدق خواست که طی بیانیه ای مردم را به کمک بخواهد اما هنگامی که نوار ضبط شده سخن مصدق را به رادیو رساند آنجا را در تصرف کودتاچیان دید و با زحمت به منزل مصدق بازگشت. کودتاچیان در این زمان دفتر باختر امروز را غارت کرده بودند و میر اشرافی در رادیو از کودتاچیان می خواست تا هر جا دکتر فاطمی را یافتند او را قطعه قطعه کنند. دکتر فاطمی با فداکاری سعید فاطمی خواهر زاده اش و برخی محافظان نخست وزیر از آن مهلکه گریخت و ابتدا به باغ پور رضا نماینده قشقایی ها رفته و پس از تاریک شدن هوا به خانه سید حسن مصطفوی رفته و سپس از طریق ناصر خان قشقایی و کاظم قطب به منزل دکتر محسنی که دوره خدمتش را در ارتش می گذراند منتقل شد و مدتی در اختفا بود و برخی خاطرات خود را نیز نوشت که پس از انقلاب با عنوان با چشمی گریان تقدیم به عشق منتشر شد. او پس از مدتی مجدداً نظر خود درباره سلسله ننگین پهلوی که از ابتدا خانه زاد انگلیس بودند را در نامه ای خطاب به نهضت مقاومت ملی که به پایمردی آیت ... زنجانی تشکیل شده بود بیان داشت و بیان داشت که تا یک نفر از این خاندان ننگین بر سر کار باشد محال است پای استعمار از این مملکت به در رود و درستی این نظر سالها بعد و حتی امروز که اسناد محرمانه آمریکا افشا می شود بر همگان کاملاً آشکار شد.

دستگیری: رژیم همه جا به شدت به دنبال دکتر فاطمی می گشت و سرانجام سروان جلیلود که همان روز به درجه سرگردی رسید به رئیس شهربانی گزارش داد که مرد مشکوکی در خانه روبروی خانه خواهرش زندگی می کند و شاید افسر توده ای باشد. سرگرد مولوی زنگ منزل را به صدا در آورد و دکتر فاطمی که منتظر دکتر محسنی بود در را باز کرد و با سرگرد مولوی روبرو شد. دکتر محسنی و همسرش که از سر کوچه شاهد ماجرا بودند دو دستی بر سرشان می کوبند و از آنجا فرار کرده و به خارج از کشور می روند. مولوی ابتدا با قساوت تمام با هفت تیر بر سر دکتر فاطمی می کوبد و با همان لباس منزل او را به نزد نصیری می برد. نصیری ابتدا به دکتر فاطمی بد دهنی می کند و دکتر فاطمی در جواب می گوید ما برای مملکت به جز خدمت کاری نکرده ایم، آینده این را به شما اثبات می کند و در جواب ناسزای نصیری می گوید تیمسار شما مودب تر صحبت کنید و نصیری در جواب چنان با مشت به صورت دکتر فاطمی می کوبد که تمام صورت و لباس دکتر فاطمی پر خون می شود و دماغ



امیرمختار کریمپور شیرازی

او می شکند. مولوی که همان روز سرهنگ می شود، در آن روز فحش ها از بختیار می خورد که چرا دکتر فاطمی را زنده آورده است و اشرف نیز که چون ماده ببری خشمگین است مصرانه از بختیار می خواهد که سریعتر او را به قتل برساند در

دفتر تیمور بختیار او اسلحه اش را به سمت سر دکتر فاطمی نشانه می رود و سپس به سقف شلیک می کند که موجب وحشت شدید دکتر فاطمی می شود.

صحنه سازی برای قتل دکتر فاطمی به دست نیروهای خود جوش: یکی از فجیع ترین جنایات پهلوی هنگام دستگیری دکتر فاطمی رخ می دهد و هنگامی که دکتر فاطمی از پله های شهربانی به پائین می آید شعبان بی مخ و اوباش وی از قبیل اکبر گیلیکه ای و... با هماهنگی تیمور بختیار پای پله های شهربانی با چاقو بر سر دکتر فاطمی می ریزند و اگر فداکاری خواهر از جان گذشته دکتر فاطمی بانو سلطنت فاطمی نبود کار او را همان جا می ساختند اما خواهر از جان گذشته اش خود را بر روی او می اندازد و در این مراسم ملوکانه چندین ضربه چاقو نصیب او و چندین ضربه هم نصیب دکتر فاطمی می شود و حال بیمار دکتر فاطمی را [چند] برابر بد می نماید و این خبر به همه جهان مخابره می شود و شاه هم برای جلوگیری از افتضاح بیشتر دستور می دهد به هر قیمت باید زنده بماند. پس از دستگیری دکتر فاطمی جلادان چهره کربه خود را نمایان تر می کنند.

در چهارشنبه سوری (23 اسفند 1332) اشرف و علیرضا در زندان حضور می یابند و امیر مختار کریمپور شیرازی شاعر و روزنامه نگار ملی که از او نیز کینه شدیدی را به دل داشته اند را به مناسبت چهارشنبه سوری آتش می زنند و بی نام و نشان در گورستان مسگر آباد دفن می کنند. جلادان پس از این جنایات جشن مجلی در قصر می گیرند و با این جنایت فجیع که کمتر نمونه آن را می توان یافت به راستی وجود و باطن خود را افشا می کنند و نیز نشان می دهند که با دکتر فاطمی چگونه خواهند بود...

چرچیل طی نامه محرمانه ای به تاریخ 30 سپتامبر 1953 از شاه می خواهد حال که مصدق در کودتا کشته نشده است از اعدام او صرف نظر کند اما در باره دکتر فاطمی چنین می نویسد: برای فاطمی بهترین جواب اعدام است تا زمانی که این افراد زنده و در ایران هستند امکان ضد کودتا وجود دارد...

(استخراج از سند شماره اف او 104584/371)

سر دنیس رایت سفیر بازگشته انگلیس به بختیار چنین می گوید: در نخستین فرصت مشتی به دهان او بکوب تا بداند هیبت امپراطوری بازی کردنی نیست...

شاه در ملاقات با کرومیت روزولت مامورسیا و عامل کودتای 28 مرداد چنین می گوید من تاج و تختم را مدیون خدا، ملت، ارتش و شخص شما هستم... و درباره نحوه برخورد با مصدق و یارانش برای مصدق 3 سال و برای ریاحی 2 سال زندان در نظر می گیرد و در ادامه چنین می گوید: فقط یک استثنا وجود دارد و او دکتر حسین فاطمی است... او پس از دستگیری اعدام خواهد شد...

در این هنگام که حکم اعدام دکتر فاطمی تأیید شده بود دربار شدیداً میل داشت تا از او توبه نامه ای بگیرد و سرهنگ زیبایی شدیداً او را تحت فشار می گذاشت از جمله اقدامات آنها این بود که هنگامی که می خواست کمی بخوابد ناگهان سر و صدای شدیدی به راه می انداختند و خواب را بر او حرام می کردند. دکتر فاطمی در این هنگام در تب می سوخت فشار خون و ضربان قلب بسیار بدی هم داشت و جلادان بجای مداوای او اتاق او را بسیار گرم می کردند و دکتر فاطمی به شدت عرق می کرد و این بار ناگهان در را باز می کردند و این باردکتر فاطمی از سرما می لرزید اما مانند کوه مقاوم و استوار باقی ماند و حتی از سایر دوستان انتقاد می کرد که چرا از خود ضعف نشان می دهند و در زندان چه راست درباره خودش گفت که شیر را هر چند در زنجیر نگه دارند گربه نمی شود. او در زندان مختصر ارتباطی از طریق نامه با آیت... زنجانی که نهضت مقاومت ملی به پایمردی او تشکیل شده بود پیدا کرد و آیت... زنجانی تلاش بسیاری را در تعیین وکیل و تقبل هزینه های دادگاه دکتر فاطمی نمود و در این ارتباطات برگهای زرین دیگری در پرونده دکتر فاطمی ثبت شد. با تلاش پیگیر آیت... زنجانی سر تیپ قلعه بیگی با شرافت تمام بدون دریافت وجهی وکالت دکتر فاطمی را پذیرفت و در ابتدا که فکر می کرد شاید مفید واقع شود تلاش فراوانی کرد و شهید زاده وکیل دادگستری نیز در تهیه لایحه دفاعی بدون دریافت وجهی بسیار کمک کرد...

روز 7 مهر ماه 1333 دکتر فاطمی را در حالی که از درد به خود می پیچید روی برانکار به دادگاه نظامی منتقل کردند. وکیل او سر تیپ قلعه بیگی از دادگاه خواست تا قاضی و دادستان از محل زندان که نزدیک هم بود دیدن تا نمایند تا آثار استفراغ خون شب قبل دکتر فاطمی را مشاهده نمایند و به آنها اثبات شود که در این شرایط محاکمه او غیر قانونی است اما پزشکان خائن سرلشکر دکتر خوشنویسان، سرلشکر دکتر ایادی، سر تیپ دکتر مقبل و سرهنگ دکتر تدین با وجود استفراغ خون شب قبل اعلام نمودند که او در سلامت است و وکیل او نیز پس از زمان تنفس دیگر به دادگاه باز نگشت و برای آن که

سریعتر کار تمام شود وکیل دکتر شایگان و مهندس رضوی را که حتی تا آن موقع پرونده را ندیده بود به عنوان وکیل تسخیریش انتخاب کردند و آزموده جلاذ که به روزگار خود کس از او منفورتر نبود و او را ((آیشمن ایران)) نامیدند در حالی که حتی محاکمه مصدق هم علنی بود از دادگاه خواست تا محاکمه دکتر فاطمی سری و غیر علنی باشد و سرانجام حکم دستوری اعدام دکتر فاطمی صادر شد.

رئیس دادگاه اولیه سر تیپ قطبی و رئیس دادگاه تجدید نظر سر لشکر مزین بود و تقاضای فرجام هم رد شد. دکتر فاطمی در روزهای اول برای نوشتن چند صفحه از لایحه دفاعی خود در حالی که 3 هفته پس از مطبوعات از ادعای نامہ دادستان اطلاع پیدا کرده بود تا دو سه روز دست به قلم نبرد و شدیداً تب کرده و به حالت ضعف افتاد. بخشهایی از دفاعیه دکتر فاطمی چنین است:

... با همه انتقامجویی ها و خشونتها و بد رفتاری هایی که با من بخصوص شده است هزار مرتبه آن زجر ها و عقوبت ها را بر مهر و لبخند هر بیگانه ترجیح می دهم و سیلی از دست هم وطن خود را بهتر از نوازش و عطف دیگر می پذیرم...
... این مرد بزرگ (دکتر مصدق) 50 سال امتحان تقوای سیاسی و شرف و مردانگی را داده بود. شجاعت و شهامت او را در دیگری ندیده بودند...

به طور کلی شیوه دفاع دکتر فاطمی در دادگاه شیوه ای مستدل و قانونی بود و در ضمن در ابتدا اعلام داشته بود که نتیجه را از ابتدا پیش بینی می کند و محال است ماه ها تلاش و برنامه ریزی برای حفظ قانون قربانی شود و بنا به گفتار معروف لافونتن ((دلیل قویتر همیشه مقبول تر است.)) اما به خاطر آن که دیگران تصور نکنند مطلب صورت قهر و تعرض به خود گرفته است و یا آنقدر در جواب دادن عاجز شده است که سکوت کرده است از خود دفاع می کند.

در ابتدا به صلاحیت دادگاه اعتراض می کند که مورد قبول واقع نمی شود و پس از آن نحوه بازجویی و سوال و جواب را شرح می دهد که تماماً خلاف قانون بوده و در آن ایام متهم قانوناً بایستی استراحت می کرده است. دکتر فاطمی ادعای نامہ دادستان را به سه بخش 1- قسمت حسامی و رزمی 2- قسمت مبالغه و اغراق 3- قسمت ناسزا و دشنام تقسیم می کند و بیان می دارد که اگر این سه بخش را از ادعای نامہ حذف کنند چیزی از آن باقی نخواهد ماند...

... باید پرسید ما به آسایش عامه چه صدمه ای وارد آورده ایم؟ به جان چه کسی سو قصد نموده ایم؟... به کیفر رسانیدن ما چه ارتباطی با تامین تمامیت و استقلال کشور دارد؟..

قابل توجه آن که دادستان در ادعای نامہ بیان می کند که متهم در 25 مرداد قصد کودتا داشته است... و دکتر فاطمی بیان می دارد من که با سر و پای برهنه در منزل دستگیر شده ام قصد کودتا داشته ام اما آنان که به منزل من حمله کرده اند آن قدر پاک و معصومند که حتی نامی از آنان نباید برده شود...

در جواب به برخی موارد اتهامی دادستان چنین می گوید که چگونه ممکن است کسی با نوشتن 3 سرمقاله و شرکت در یک میتینگ و مخابره یک تلگراف بتواند اساس حکومتی را بر هم زند

و به راستی وزیر امور خارجه چگونه می تواند اساس حکومتی را تغییر دهد مگر آن که مردم با او هم عقیده باشند...

مکتوب ها در زندان: اینک به بیان برخی نکات برجسته مکتوبات وی در زندان می پردازیم:

مکتوب 1) او از رفقای جبهه ملی گله می کند که چرا قاطعانه سخن نمی گویند؟... حضرتعالی از راه خانواده هایشان بفرمائید به آنها بگویند خیلی کم ظرفی از خود نشان ندهند.. توصیه فرمائید ارزش مبارزات مردم را خراب نکنند آنها اقلاً امید نجات را دارند که مخلص با این وضعیت امید را هم ندارم

من و دل گر فنا شدیم چه باک غرض اندر میان سلامت اوست

مکتوب 2) ... روحیه بنده به فضل الهی محکم و قوی است زیرا حق با ما است و هر که حق با او است خدا با اوست...

مکتوب 4) در این مکتوب می خواهد که رفقای جبهه ملی نحوه دفاع او را مشخص کنند و بپرسند که آیا دکتر مصدق دستوری برای او دارد یا نه و می گوید: مخصوصاً این نکته را بنده با کمال صداقت و آرزوی خلوص عرض می کنم که به هیچ وجه در تعیین این خط مشی منافع شخصی ما را در نظر نگیرید که بنده مریضم، چاقو خورده ام، زن و بچه و خواهر و برادرم چه می گویند بلکه آن چیزی را در نظر بگیرید که ما به خاطر حفظ و حمایت آن جهاد کرده و به این روز افتاده ایم... آرزو دارم که نفسهای آخر زندگیم نیز در راه نهضت و سعادت هم وطنانم صرف شود... در مورد شیوه دفاع می گوید: به هر حال در دادگاه ما می توانیم بسیاری حقایق را فاش کرده و داغ باطله بر کنسرسیوم و حامیان او بزنیم... بر فرض که هیچ کس هم نفهمد و صدای ما را خفه کنند در تاریخ و در پرونده باقی خواهد ماند. و فردای روشن ممکن است مورد استفاده نسلهای آینده و همچنین نسل معاصر قرار بگیرد.. و یا راه دیگر آن است که معتدل و ملایم حرف بزنیم و طلب عفو و بخشش کنیم و چند سال

زندان برای ما حسب الامر تعیین کنند که زیر بارشق آخری بنده هرگز نخواهم رفت حتی اگر آنچه دلشان بخواهد دادگاه رای دهد...

مکتوب 9)... به هر حال وضعیت با هرجان کندی هست (البته از نظر مزاج) می گذرانم ولی به جد بزرگوارمان قسم که اگر خیال کنید به قدر سر سوزن این لوطی بازی ها در اراده و روحیه مخلصان تاثیر داشته باشد اگر حمل بر خود ستایی نباشد عرض می کنم (شیر را هر چند در زنجیر نگه دارند ممکن نیست گربه شود) از این حیث خیالتان راحت باشد... به خواهرم بفرمائید که ابداً متاثر و ناراحت نباشد بلکه بر عکس افتخار کند که برادرش دلال و واسطه فروش وطن نشد و به احساسات و عقاید جامعه سر تعظیم فرود آورد...

پس از صدور حکم اعدام در مکتوب شماره 11 چنین می نویسد... در این موقعی که یک ساعت از صدور رای دستوری می گذرد یک ذره ناراحت نیستم زیرا اگر آن افتخار را پیدا کنم که در راه وطنم این نیمه جان را بگذارم درست در راه حقیقی خودش صرف شده است...

در این هنگام که حکم اعدام او صادر شده بود حجم زیادی از نامه هایش در ارتباط با کنسرسیوم و نفت بوده است و سرانجام در آخرین مکتوب خود در شب 19 آبان آشکارا از عذاب 15 ماهه بعد از کودتا گلایه می کند و بیان می کند که از این زندگی سراسر رنج و عذاب خسته شده است...

لازم به ذکر است که آیت ا... زنجانی به کمک آقای شهشهانی تلاش بسیاری برای جلوگیری از اعدام دکتر فاطمی می کند و حتی از آیت ا... بروجردی هم کمک می خواهد و آیت ا... بروجردی در پاسخ او چنین می گوید:
(انگلیسیها از او کینه به دل دارند، شاه هم ضعیف است کاری نمی شود کرد...)

حماسه شهادت: ساعت چهار و هفت دقیقه صبح 19 آبان تیمور بختیار فرماندار نظامی به همراه آزموده دادستان ارتش و عده ای دیگر از جمله قاضی عسگر، سرتیپ دکتر ایادی، سرتیپ نجف زاده و سرهنگ دکتر تدین به زندان می روند.

دکتر فاطمی در تب می سوخت و توان حرکت نداشت اما پزشکان به امر شاه برگه ای که حاکی از سلامت او بود امضا کردند... آزموده گفت: اگر وصیتی دارید بفرمائید شما که مکرر می گفتید از مرگ ابایی ندارم و مرگ حق است که دکتر فاطمی نگذاشت سخنانش تمام شود و گفت آری آقای آزموده مرگ حق است آنهم مرگ به چنین پر افتخاری، من می میرم که نسل جوان ایران از مرگ من عبرتی گرفته و با خون خود از وطنش دفاع کرده و نگذارد جاسوسان اجنبی بر این کشور حکومت نمایند... من درهای سفارت انگلیس را بستم غافل از آنکه تا دربار هست انگلیس سفارت لازم ندارد...

آزموده از او خواست تا اگر تقاضایی دارد بگوید و دکتر فاطمی خواهان دیدار با خانواده و ملاقات با دکتر مصدق و صحبتی با افسران شد که آزموده با خشم به او گفت هنوز هم دست از سر این مرد بر نمی داری؟؟؟ و دکتر فاطمی تنها توانست چند لحظه ای با دکتر شایگان و مهندس رضوی خداحافظی کند و آن هم چه خداحافظی سوزناکی که خاطره آن تا سالها باقی ماند... دکتر فاطمی مصدق را وصی خود قرار داد.

قبل از اجرای حکم به آزموده گفت: آقای آزموده مرگ بر دو قسم است مرگ در رختخواب ناز... مرگ در راه شرف و افتخار و من خدای را شکر می کنم که در راه مبارزه با فساد شهید می شوم، خدای را شکر می کنم که با شهادت من در این راه دین خود را به ملت ستمدیده و استعمار زده ایران ادا کردم...

مقامات نظامی در مصاحبه ای در موردش گفتند: در آن موقع روحیه اش به قدری قوی بود که اگر کسی از اوضاع اطلاع نداشت هرگز باور نمی کرد که این شخص تا دقایقی دیگر اعدام می شود...
خورشید نخستین طلایه روز را بر بلندای البرز ریخت...

دکتر شایگان و مهندس رضوی با دیدگان اشکبار خود را روی تخت دکتر فاطمی انداختند. دقایقی بعد صدای آزموده در محوطه پیچید: آمبولانس لازم نیست خودش می آید دکتر فاطمی آمد بلند شود اما افتاد سربازان زیر بازویش را گرفتند و او را به قتلگاه بردند... او با چشمان باز در برابر جلادان ایستاد... آخرین سخنان او این بود:

بسم الله الرحمن الرحيم -- پاینده باد ایران -- زنده باد دکتر محمد مصدق
هشت گلوله از لوله های تفنگ چهار سرباز شلیک شد دو تیر درست بر روی قلب و شش تیر روی سینه... خون پاکش بر زمین ریخت و از آن لاله های سرخ روئید... صدای گلوله در فضا پیچید... ستاره ای در آسمان نبود...

نام پرافتخار دکتر فاطمی در آن موقع به عنوان تنها شهید جبهه ملی ثبت شد...
شهید دکتر فاطمی در نظر مصدق:

دکتر مصدق در نامه معروف خود درباره ملی شدن نفت چنین می نویسد:

اگر ملی شدن صنعت نفت خدمت بزرگی است که به وطن شده است باید از کسی که اول آن پیشنهاد را نمود تشکر کرد و آن کس شهید راه وطن دکتر حسین فاطمی است که روزی در خانه جناب آقای نریمان پیشنهاد خود را داد و عمده نمایندگان جبهه ملی حاضر در جلسه آن را به اتفاق آرا تصویب نمودند. رحمه الله علیه که در طول مدت همکاری با اینجانب حتی یک ترک اولی هم از آن بزرگوار دیده نشد.

و به راستی این جمله که حتی یک ترک اولی هم از آن بزرگوار دیده نشد از کسی چون دکتر مصدق که همواره به معنای دقیق کلمات توجه داشت بیانگر چیست؟؟؟

و در نامه ای خطاب به خانواده شهید فاطمی می نویسد:...هرگاه به یاد زجرهایی که به آن راد مرد داده شده است می افتم بی اختیار متاثر می شوم...یقین دارم که نام نیکش همواره در لابلای صفحات تاریخ ایران باقی خواهد ماند...

و درباره گناه او می گوید: آری شادروان دکتر حسین فاطمی یک تقصیر داشت و آن پیشنهادی بود که در یکی از جلسات جبهه ملی برای ملی شدن نفت کرد و به جزای خود هم رسید...

دکتر کریم سنجابی رهبر جبهه ملی در سالهای بعد در خاطرات خود می نویسد:..از همان روزی که شروع به کار کرد تا روزی که حکومت مصدق ساقط گردید بنده این شهادت را می دهم که نه قدما" و نه قلما" و نه لفظاً" هیچ گونه خطایی و انحرافی از او ندیدم مردی بود شجاع و بی باک... در ملاقات با شاه خیلی از خود گستاخی نشان می داد...و حتی یک بار به شاه گفته بود:اگر تو نخواهی نخست وزیر شوی دکتر مصدق نمی خواهد شاه شود.

حسین شاه حسینی:مرحوم دکتر فاطمی نیرودهنده و تقویت کننده‌ی اصلی نهضت جبهه‌ی ملی ایران بود، که جا دارد از او به عنوان شهید برتر نهضت ملی ایران یاد کرد.

و باید داستان قتل مظلومانه او را که به قتل امیر کبیر شباهتی می برد نوشته آید مکرر در مکرر تا یاد آنان که بر وعده خود وفا کردند و ایمان خود را فروختند از یادها نرود. سلطنت شاه با تیرباران شهید دکتر فاطمی در مسیری افتاد که گرچه 25 سال بعد اما سرانجام به رسوایی افتاد و جنایات رژیم تا آنجا پیش رفت که سازمان عفو بین الملل در گزارش سال 1974 و 1975 خود نوشت: در نقض حقوق بشر کارنامه هیچ کشوری تیره تر از ایران نیست..نوشته اند که شهید دکتر فاطمی با خون خود مشروعیت را از حکومت کودتا گرفت.

در زمان احمد شاه قاجار هنگامی که اطرافیان احمد شاه به او فهماندند که باید رضا خان را بکشد و گرنه سلسله قاجار را منقرض خواهد کرد او در جواب گفت:جد من امیر کبیر را کشت و او بسیار عزیز شد ،اگر من رضا خان را اکنون بکشم او نیز امیر کبیر خواهد شد و خون امیر کبیر موجب انقراض سلسله قاجار شد و قاجار منقرض شد و به همین طریق نیز پهلوی با تیر باران شهید دکتر فاطمی کینه ای شدید در ملی گرایان کاشت و سرانجام نیز با رسوایی تمام منقرض شد. به هر روی قبل از 28 مرداد ایران در راه دموکراتیک شدن بود.

مزار سردار بزرگ نهضت ملی ایران شهید دکتر فاطمی بر طبق خواست او در جوار مزار شهدای سی تیر در ابن بابویه تهران قرار دارد در حالی که رژیم حتی سنگ قبر او را نیز دو نیم کرده بود و مزار خواهر فداکارش نیز در کنار مزار او است. بر سزار مزار او این شعر نوشته شده است:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد شد

تنها فرزند شهید دکتر فاطمی دکتر علی فاطمی دکترای خود را در رشته اقتصاد اخذ نموده است.

از همکاران این شهید کبیر می توان: دکتر سعید فاطمی، شهید محمد مسعود، محمد علی سفری و... را نام برد.

چو بد کردی مباش ایمن از آفات که واجب شد طبیعت را مکافات

25 سال بعد وقتی شاه از برابر امواج انقلاب ملت می گریخت تنها سفارش یک نفر را به نخست وزیر منصوبش که ادعای پیروی از مصدق را داشت نمود و آن آزموده دادستان دادگاه نظامی مصدق و یارانش بود و این در حالی بود که بیشتر نزدیکان خود را در زندان جا گذاشته بود.

شعبان بی مخ و آزموده به خارج گریختند و اکنون در منتهای نکبت و بد نامی در حالی که اکثر اعضای خانواده خود را از دست داده اند، از رنجهای زندگی خود می گویند و می نویسند.

نصیری 25 سال بعد در اوائل انقلاب در صفحه تلویزیون ظاهر شد و این در حالی بود که به حدی کتک خورده بود که توانایی حرف زدن نداشت و چند روز بعد هم اعدام شد و میراشرافی هم به همراه پسرش چندی بعد اعدام شد مولوی به درجات بالاتر رسید و سرانجام هلی کوپترش روی دکل برق فشار قوی سقوط کرد و تکه تکه شد.

سروان شقاقی که در 25 مرداد مامور دستگیری دکتر فاطمی بود تا درجه سرلشکری هم رسید و سرانجام زیر فشار شدید شاه دست به خودکشی زد.

بختیار پس از مدتی چنان با شاه درگیر شد که به خارج گریخت و توسط ساواک ترور شد.

و محمد رضا پهلوی شاه ایران پس از مدتی درید ری در حالی که در 4 ماه 20 کیلو لاغر شده بود، با نکبت تمام در مصر مرد. این جهان کوه است و فعل ما ندا...

شهید دکتر فاطمی اگر چه زود رفت اما آنچه از او باقی ماند نام نیک بود و قاتلانش اگر چه دیرتر ماندند اما به جز بد نامی چیزی از آنان باقی نماند.

بخشی از اولین سرمقاله به قلم دکتر فاطمی در اولین روزنامه متعلق به خودش (یکشنبه 14 تیر ماه 1321 اولین سرمقاله باختر به قلم حسین فاطمی):

خدا-ایران-آزادی:

...بالاخره باید برویم به نزد پدران. می شود با روی سیاه رفت؟ مائیم و آیندگان با خفت و خواری می توان در گور خفت؟ نه... این امر محال است... در راه انجام مقصود فداکاری می کنیم جانبازی می کنیم - و تا لب پرتگاه می رویم ولی مردانه می کوشیم...

بخشهایی از اولین سر مقاله دکتر فاطمی برای باختر امروز پس از ترور نافر جام: ((کشته شدن در راه نجات یک ملت بزرگترین افتخار است... تنها آتش مقدسی که باید در کانون سینه هر جوان ایرانی همیشه زبانه بکشد این آرزو و ایده آل بزرگ و پاک است که جان خود را در راه رهایی جامعه و نجات ملت خود از چنگال فقر و بدبختی و ظلم و جور بگذارد... این گلوله اینتلیجنت سرویس به پایداری و استقامت من افزود و مرا در راه خدمت به میهن عزیزم سرسخت تر و آهنین تر و فداکار تر نمود...

و او با خون خویش ثابت کرد که کماکان بر عهده که از اول با خدای خویش بسته بوده تا پای جان پایدار مانده است.



شهید راه وطن دکتر حسین فاطمی

سمت چپ تصویر نامه دکتر مصدق درباره ملی شدن نفت دیده می شود

به کوشش: حمید رضا مسیبیان

hamosaieb@yahoo.com

منابع: کشتگان بر سر قدرت (مسعود بهنود)

رودخانه خروشان عشق (محمود حکیمی)

خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی (بهرام افراسیابی)

و ...

http://www.geocities.com/bakhtar_emrooz/fatemi.htm

فرازهایی از زندگی و مبارزات دکتر حسین فاطمی

گفت و گو با آقای حسین شاه حسینی

(جناب آقای شاه حسینی! از این که وقت خود را به خوانندگان چشم انداز ایران اختصاص دادید، بسیار تشکر می کنیم. هر ساله با نزدیک شدن به ماه آبان، یاد "سید بزرگوار"، دکتر حسین فاطمی در خاطره رهروان آزادی زنده می شود. او عاشقی بود که هم بینش درستی داشت و هم فردی واقع نگر بود. مایلیم تا شما و دیگرانی که در نهضت مقاومت ملی حضور داشتید، در مورد ارتباطات دکتر فاطمی با آیت الله زنجانی و آنچه مربوط به اخلاق، رفتار و کردار ایشان می شود توضیحاتی دهید و ناگفته هایی را که فکر می کنید تا به حال در هیچ جایی چاپ و گفته نشده است برای نسل جوان و نسل آینده بیان فرمایید.

(بسم الله الرحمن الرحيم - قطعاً مطلع هستید که وقتی دکتر مصدق نخست وزیر را پذیرفت

. دکتر فاطمی را به عنوان معاون پارلمانی خود معرفی کرد. این موضوع برای جامعه آن روز بسیار سنگین بود و این سؤال مطرح می شد که دکتر فاطمی که هنوز سنش به چهل سالگی نرسیده بود، به چه دلیل باید یک باره در آن هیاهوی نفت، معاون پارلمانی دکتر مصدق شود. اعتراضات زیادی از سوی کسانی صورت گرفت که مخالف اندیشه های دکتر مصدق و حتی ملی شدن صنعت نفت بودند و این مسئله را ضعفی برای دکتر مصدق می دانستند. این اعتراضات به خصوص از جانب رقبای روزنامه نگار مرحوم فاطمی که در رأس آنها میراشرافی، پاینده و فریدپور بودند صورت می گرفت. فریدپور مدیر روزنامه "مردم" بود و پاینده هم اهل اصفهان و مدیر مجله "صبا" بود. میراشرافی هم روزنامه "آتش" را اداره می کرد. همچنین در آن زمان در تهران روزنامه ای منتشر می شد به نام "شلاق" که آقای محسن بگدلی صاحب امتیاز آن بود. روزنامه دیگری هم به نام "عدالت" منتشر می شد که بیوک صابر صاحب امتیاز آن بود و از دوستان بسیار نزدیک جمال امامی بود و همواره نظرات جمال امامی و نیروهای لمپن را منتشر می کرد. آنها تهمت می زدند که ایشان (دکتر فاطمی) در مدرسه آمریکایی های اصفهان غسل تعمید داده شده و به هیچ وجه موازین مذهبی و اخلاقی را رعایت نمی کند! با محمد مسعود حشر و نشر داشته و در جلسات خوشگذرانی با او شرکت می کند! تحصیلاتش را در فرانسه گذرانده است و هیچ گونه آگاهی نسبت به مسائل ایران ندارد. بالطبع عده ای هم که در اطراف دکتر مصدق بودند - غیر از حسین مکی که به دکتر فاطمی علاقه داشت و دکتر فاطمی هم به او علاقه مند بود - و عناصر دیگری که در احزاب سیاسی آن روز بودند، به دلیل ناآشنایی با دکتر فاطمی شروع به مخالفت کردند. هرچه مخالفت ها بیشتر می شد، اعتقاد دکتر مصدق به دکتر فاطمی بیشتر می شد. به خاطر دارم که در همان تاریخ، روزنامه نگاران نامه ای نوشتند و بیوگرافی دکتر فاطمی را تجزیه و تحلیل کردند. در آن بیوگرافی، دکتر فاطمی را به عنوان عامل سرسپرده انگلیس معرفی کردند. بعدها دکتر مصدق در یکی از نطق هایش یا در پاسخ به یک پرسش گفته بود: "اگر هم آن طور که شما می گوئید او عامل و سرسپرده

باشد. همان‌طور که خودتان توبه کردید، ایشان هم توبه کرده است و از نظر من "حرّی" است که می‌تواند از هر حیث موجّه باشد. البته این مطلب دال بر این نیست که دکترمصدق قبول کرده باشد که دکترفاطمی دارای این ویژگی‌ها بوده‌اند، بلکه دکترمصدق این مسئله را به این دلیل مطرح می‌کرد که مخالفان از زدن این اتهامات به دکترفاطمی دست بردارند

احزایی که در آن زمان بودند از جمله: حزب مردم ایران، مجمع مسلمانان مجاهد و حزب زحمتکشان ملت ایران و حزب ایران به‌هیچ‌وجه این انتخاب را تأیید نکردند و درمقابل آن موضع گرفتند. از ارادتمندان دکترفاطمی - که در رأس آنها دکترسعید فاطمی خواهرزاده ایشان بود و در حال حاضر نیز در قید حیات است - شاعر معروفی بود به نام رقابی با تخلص "هاله". وی بعد از انقلاب هم به ایران آمد و مدتی در دانشکده ادبیات تدریس می‌کرد و چند سال پیش فوت شد. حقیقتی که شاید کمتر کسی بداند این است که شعر "مرا ببوس" که بعد از کودتای 28 مرداد 1332 از رادیو و تلویزیون پخش می‌شد و خیلی از مارکسیست‌ها هم تبلیغ کرده بودند که این شعر را سرهنگ مبشری گفته است، در اصل چنین نبوده و هاله این شعر را گفته بود، اما چون نمی‌خواست دچار مشکل شود، آن را آشکار نکرده بود. بعد هم یکی از خوانندگان خوب به نام گل‌نراقی آن را خوانده بود. بعدها نیروهایی که علاقه‌مند به نهضت ملی ایران بودند و تا آن تاریخ در احزاب نبودند، در کنار دکترفاطمی، "سربازان نهضت ملی ایران" را تشکیل دادند.

(این توافق و ائتلاف در چه زمانی صورت گرفت؟)

(حدود شش - هفت‌ماه بیشتر از روی کارآمدن دولت دکترمصدق نگذشته بود که "سربازان نهضت ملی ایران" را در میدان بهارستان (پاساژ شرکت روزی) تشکیل دادند، ولی در عین حال، حالت تحزبی که در حزب ایران و دیگر احزاب بود وجود نداشت. در آن زمان حزب توده نقش بسیار بدی بازی کرد و اگر روزنامه‌های آن زمان را بخوانید، می‌بینید که به‌شدت به دکترمصدق حمله می‌کردند و به او اتهام امریکایی بودن می‌زدند؛ که یکی از دلایل نیز انتخاب دکترفاطمی بود. ولی اعتقاد دکترمصدق به دکترفاطمی آنچنان قوی بود که حدی بر آن مترتب نبود. بعدها در پیام تسلیتی که مرحوم آیت‌الله حاج‌سیدرضا زنجانی بعد از شهیدشدن دکترفاطمی برای دکترمصدق فرستادند - البته این موضوع بعد از سه‌سال محکومیتی بود که آقای دکترمصدق در زندان کشیده بود و به احمدآباد آمده بود - این نامه را به من دادند تا خدمت آقای دکترمصدق ببرم. من به‌عنوان شخصی که جزو زارعین اطراف "آق‌بلاغ" و "حسن‌آباد کتول" و دهات اطراف احمدآباد وانمود می‌شد، به آنجا رفتم و این نامه را به شادروان دکترمصدق رساندم. طبق قرار قبلی که مرحوم حاج‌سیدرضا زنجانی با شادروان مهندس احمدمصدق می‌گذاشت، من نامه را در باغ انگوری که در جنوب قلعه احمدآباد بود و دکترمصدق برای قدم‌زدن به آنجا تشریف می‌آوردند به ایشان می‌دادم. تا فردا صبح در ده بعدی ساکن بودم و مجدداً می‌آمدم و پاسخ را می‌گرفتم. بعد از این که نامه‌ای را که آقای حاج‌سیدرضا زنجانی داده بودند به آقای دکترمصدق دادم. آقای مصدق پاسخ نامه را در بسته به من داد و فرمود خدمت ایشان سلام برسانید. سپس من نامه را نزد آقای زنجانی بردم و ایشان گفت: "شاه‌حسینی آن را برایت می‌خوانم." دکترمصدق خطاب به آیت‌الله زنجانی تجلیلی از دکترفاطمی کرده بود که حدی بر آن مترتب نبود و او را به حرّ تشبیه کرده بود و این که او حرّی بود آزاداندیش، آزاده‌فکر و علاوه بر این، کسی بود که تا آخرین لحظات زندگی‌اش دست از تفکر من برداشت. دکترفاطمی قبل از بازداشت، در مخفی‌گاه خطاب به نهضت‌مقاومت ملی و آیت‌الله زنجانی نامه‌ای نوشته بود و در آن پیشنهاد کرده بود که اگر آقای دکترمصدق اجازه بدهد - در شرایطی که هم دکترمصدق و هم حاج‌سیدرضا زنجانی در زندان است - چون من به دکترمصدق دسترسی ندارم، شما از ایشان سؤال بفرمایید تا اگر آمادگی دارند در اینجا مطالبی در مورد شخصیت دکترمصدق و دفاعیات ایشان حاضر کنم و برای شما بفرستم تا در ادامه روزنامه "باختر امروز" منتشر کنید.

آقای زنجانی در نامه اخیرش به دکترمصدق به این موضوع اشاره کرده بود که "آقا، این مردی بود - اشاره به دکترفاطمی - که در هیچ‌شرایطی دست از آن اراده قوی و تفکر آزاداندیش خودش برداشت" و حتی بعد از آن تاریخ من مطلبی از ایشان نشنیدم تا این که روزی حاج‌سیدرضا زنجانی به من فرمودند که "آیا می‌دانی این سید (دکترفاطمی) چه اندازه بزرگوار بود؟" این مطلبی که می‌گویم مربوط به پنج - شش سال بعد از کودتای 28 مرداد 1332 است که گاهی حسین مکی به منزل آقای زنجانی می‌رفت. حسین مکی برای آقای زنجانی تعریف کرده بود که اشرف‌پهلوی در زمان دکترمصدق بسیاری از ما را می‌خواست و می‌پذیرفت و تشویق و تهییج می‌کرد که نسبت به دکترمصدق، عواطف و علایقی نداشته باشیم. از جمله فاطمی را به دفعات خواسته بود. مکی به آقای زنجانی گفته بود مقاومتی که دکترفاطمی کرده بود و مطالبی را که به اشرف‌پهلوی گفته بود از یاد ما نخواهد رفت، ولی متأسفانه هیچ‌کدام از ما شجاعت و شهامت او را نداشتیم که مقابل اشرف‌پهلوی به این شکل مقاومت کنیم و وقتی اشرف اسم دکترمصدق را می‌آورد، دکترفاطمی می‌گفت: "مصدق کبیر"، این لغت "کبیر" را اضافه می‌کرد و

می‌گفت: "بفرمایید مصدق کبیر که به ایران، ایرانیت و حتی به سلطنت و مشروطه شما آبرو داد و بقای سلطنت شما و برادر شما در این است که حرف‌های دکتر مصدق را بشنوید. اگر بشنوید سلطنت شما دوام و بقایی پیدا می‌کند و یقین داشته باشید از بین رفتن شما با نشینیدن سخنان او یکسان است." به این جهت بسیار مورد کینه شاه و اشرف بود، چرا که شاه آن‌طور که در گذشته می‌گفتند از دو اسم بسیار منجر بود. یکی "مصدق" بود و به‌هیچ‌وجه حاضر نبود اصلاً اسم دکتر مصدق را بشنود و در کادر نظامی هم از "سپهبد جم" بسیار ناراحت بود. در آستانه انقلاب هم که عموم آقایان را برای گفت‌و شنود و همکاری به آنجا می‌بردند، آقایان دکتر سنجابی، دکتر صدیقی و دکتر بختیار، هر سه می‌گفتند که شاه می‌گفت "جم در ارتش نباشد." البته نه این که بخواهم تعریفی از جم کرده باشم، اما این دو خیلی مورد کینه شاه بودند. قطعاً اگر به تاریخ مراجعه کنید، می‌بینید در آخرین 28 مردادی که شاه در ایران بود و معمولاً آقایان برای تبریک خدمت اعلیحضرت می‌رفتند، وقتی معمرین و رجال گذشته خدمت شاه شرفیاب می‌شدند، به دلیل این که می‌خواستند بدانند شاه خوشش می‌آید یا نه، یکی از سناتورهای انتصابی به نام حاج‌عزالملک اردلان به اعلیحضرت گفته بود: "من هر موقع که به شکار می‌روم، یک تیر هم طرف احمدآباد می‌اندازم که آن تیر شاید به دشمن شما که ممکن است در بیابان باشد بخورد." آنها برای خوشایند شاه این حرف‌ها را می‌زدند. زیرا او خیلی کینه‌توز بود. این مطلب را حتی خود ساقی به من گفت که بعد از دستگیری دکتر فاطمی و پیش آمدن آن مسائل خاص - چون او در لشکر دو زرهی بود و اوایل هم ساقی رئیس زندان‌ها نبود - ساقی، زندانبان قزل‌قلعه، از قول دیگران تعریف می‌کرد که دکتر فاطمی آنچنان ابراز قدرت کرده بود که در لحظه‌ای که او را روی برانکارد گذاشته بودند تا داخل آمبولانس ببرند می‌گفت: "سربازها، نظامی‌ها توجه داشته باشید ما در راه آزادی و اعتلای ایران جانمان را از دست می‌دهیم. این جان برای شما نیز ارزشمند است و شما هم کوشش کنید که زیر بار دیکتاتوری و خودسری نروید. خانواده پهلوی خانواده‌ای هستند که تافته جدا بافته از ملت ایران هستند و این تافته در انگلستان بافته شده و اینها نان، آب و گوشتی که فراهم کرده‌اند همه نشئت گرفته از سرمایه‌گذاری انگلستان است و از اربابشان جدا نیستند، اگر خواستید ایران به استقلال برسد، باید در ایران حکومت مردمی باشد." متأسفانه اینها تشخیص ندادند و به حکومت مردمی دکتر مصدق و افکار مردم بزرگ‌ترین لطمه را زدند. مکاتباتی که دکتر فاطمی با مرحوم حاج‌سیدرضا زنجانی کرد، بسیار جالب و خواندنی است. مرحوم حاج‌سیدرضا زنجانی را به این دلیل که شخص اول و بنیانگذار نهضت مقاومت ملی بود و به صرف این که مسائل بعد از 28 مرداد، تعطیل بازار، مجالس و محافل را مطرح می‌کرد، به زندان بردند. همچنین اعلامیه‌ای را شخصاً خود آقای حاج‌سیدرضا زنجانی امضا کرده بود و در آن از مردم خواسته بود در مقابل محاکمات دکتر مصدق بازار را تعطیل کنند و این اعلامیه به دست سپهبد بختیار رسیده بود و او هم دستور دستگیری زنجانی را داده بود. سپهبد بختیار تا آقای زنجانی را می‌بیند اعلامیه را به ایشان می‌دهد و می‌گوید که "این اعلامیه را شما داده‌اید؟" ایشان می‌گویند: "بله" بختیار می‌پرسد که "برای چه داده‌اید؟" و آقای زنجانی پاسخ می‌دهند که "فضولی‌اش به شما نیامده." وقتی بختیار علت را می‌پرسد، آقای زنجانی پاسخ می‌دهد: "من مجتهدم و اجتهادم حکم می‌کند که این نظر را بدهم و تشخیص من این است. شما منافع مردم را تشخیص نمی‌دهید." این موضوع را خود آقای زنجانی شخصاً به من فرمودند. زنجانی را به زندان لشکر دو زرهی و به سلول انفرادی بردند، وی تصادفاً متوجه می‌شود که خانمی به آنجا می‌آید و این طرف و آن طرف می‌رود، آقای زنجانی به آن خانم می‌گوید: "برای من چای بیاور" و بعد از او می‌پرسد: "اینجا چه می‌کنی؟" آن خانم می‌گوید: "من اینجا از آقای پرستاری می‌کنم." آقای زنجانی متوجه می‌شود که دکتر فاطمی در مجاورت ایشان است. آقای زنجانی در بدو امر شروع به مکاتبه با ایشان روی کاغذ سیگار کرد. آقای زنجانی در نامه‌اش نوشت: "آقای دکتر من اینجا هستم، چنانچه مطلب و نیازی داشتید به من بگویید." دکتر فاطمی در پاسخ نامه گفته بود: "من نیاز به چیزی ندارم و دست از حمایت آقای دکتر مصدق هم بر نمی‌دارم و دوست دارم بدانم که شایگان و رضوی چه می‌کنند و چه حرف‌هایی زده‌اند، ولی بر اعتقاد خود استوارم. من هیچ پولی همراه ندارم، اگر توانستید مبلغی پول برایم بفرستید." آقای زنجانی مبلغی را - که به خاطر ندارم چقدر بوده است - در اختیار آن خانم گذاشته بود و او آن را در اختیار دکتر فاطمی گذاشت. این ارتباط موجب شد بعد از این که مرحوم زنجانی از زندان آزاد شد و بیرون آمد، دکتر فاطمی با او مکاتباتی داشته باشد. این مسئله با دوران انتخابات هجدهم تهران همزمان بود و نهضت مقاومت ملی هم در انتخابات شرکت کرد. انتخابات مجلس سنا با مجلس شورا همزمان شده بود. انتخابات مجلس سنا شرایط خاصی داشت و با شرایط مجلس شورا متفاوت بود. در انتخابات مجلس سنا، کاندیداها باید حتماً وزیر، استاندار، سناتور، رئیس دیوان عالی کشور و سفیر کبیر و یا چند دوره وکیل مجلس و یا وکیل پایه یک دادگستری باشند تا حق شرکت در انتخابات به آنها داده شود. دکتر مصدق، مجلس سنا را منحل کرده بود و اعتقادی به آن نداشت. اگرچه از نظر قانونی از مجلس سنا رأی اعتماد گرفته بود، ولی روزی که به قدرت رسید آن را منحل کرد. وی می‌گفت: "مجلس [سنا] شاهانه است و به‌هیچ‌وجه مورد تأیید ما نمی‌تواند قرار بگیرد."

در اولین دوره مجلس سنا که در تهران برگزار شد، دکتر مصدق جزو هفتادوپنج نفری انتخاب شد که باید پانزده نفر از اعضای مجلس سنا را از بین این هفتادوپنج نفر انتخاب می‌کردند. یادم هست که آن روز در تهران غوغایی به پا شده بود. فرمانداری تهران در میدان ارک بود. قرار بود این هفتادوپنج نفر بروند و پانزده نفر تهران را انتخاب کنند. در آن شرایط ما را هم خبر کردند. ما به جلوی بازار رفتیم و از آنجا به جلوی فرمانداری تهران در میدان ارک رفتیم. در آن موقع دیدیم که دکتر مصدق، عصا به دست از ماشینش پیاده شد و در حالی که دکتر فاطمی زیر بغلش را گرفته بود، به داخل فرمانداری رفتند. ما شعارهایی دادیم و پلیس آمد و ما را متفرق کرد. شب متوجه شدیم که دکتر مصدق پاکتی به فرماندار تهران داده و گفته است که من خواهش می‌کنم بعد از اخذ رأی و قرائت آرا، این پاکت را باز کنید و بخوانید. فرماندار هم قبول کرده بود. وقتی پس از اخذ رأی و قرائت آرا پاکت را باز کردند و خواندند، متوجه شدند همان پانزده نفری که پیش از این دکتر مصدق در پاکت نوشته بود انتخاب شده‌اند. دکتر مصدق هم در مجلس فریاد زد: "این پانزده نفر به این دلیل انتخاب شدند که اعلیحضرت دستور دادند تا به وسیله آقای سیدجلال تهرانی بین آقایان اسامی توزیع شود تا بدانند که اعلیحضرت تمایل دارند که این آقایان انتخاب بشوند. این پانزده نفر را که شاه دستور داده انتخاب شوند، پانزده نفر را هم خودش رسماً انتخاب می‌کند. در نتیجه این مجلس، مجلس سلطنتی است، نه مجلس ملی و از این جهت نمی‌تواند مورد تأیید من قرار بگیرد."

همان زمان روزنامه باختر امروز که تازه منتشر شده بود، این موضوع را تیتیر کرده بود و در تهران خیلی سروصدا راه انداخت. همین حرکات موجب شد که در انتخابات مجلس شورا، یک حرکت نیمه‌ملی در ایران شکل بگیرد. از این جهت دکتر مصدق مجلس سنا را منحل کرد، ولی سرانجام در مجلس سنای آخر دکتر مصدق رأی تمایل گرفت. آن روز که دکتر فاطمی زیر بغل دکتر مصدق را گرفت و آورد می‌تواند نشان‌دهنده این امر باشد که دکتر فاطمی حتی در اندیشه‌های دکتر مصدق هم مؤثر بود. نهضت مقاومت ملی اسامی کاندیداهای دوره هجدهم مجلس شورا و سنا را معرفی کرد و اسم آقای دکتر فاطمی - که وزیر خارجه و معاون نخست‌وزیر قبل از کودتا بود - در فهرست نامزدهای خودش به‌عنوان دوازده نفر از مجلس شورا از تهران و هفتادوپنج نفر تهران در مجلس سنا معرفی نکرد. آن موقع در کمیته نهضت مقاومت ملی کسانی بودند که در آستانه انتخاب آقای دکتر فاطمی هم برای معاونت مخالفت می‌کردند و اشخاصی هم بودند که بسیاری از مسائل روی آنها اثر گذاشته بود و در نتیجه آنها هم در کمیته نهضت مقاومت ملی مخالفت کرده بودند و شخصیت دکتر فاطمی را به دلیل مطالبی که در روز 26 مرداد گفته بود زیر سؤال برده بودند و مطرح می‌کردند که نباید چنین کسی را به‌عنوان کاندیدا معرفی کنیم. این خبر به گوش دکتر فاطمی رسید. دکتر فاطمی یادداشتی بسیار دلسوزانه به آقای زنجانی داده بود با این عنوان که "چه شد آقایان چنین کم‌لطفی‌ای کردند؟" آقای زنجانی از طریق همان پیکر به دکتر فاطمی پاسخ می‌دهد: "اشتباهی شده بود و بعد از رأی‌گیری متوجه شدند که دچار اشتباه شدند و شما ان‌شاءالله خواهید بخشید. شما سیدبزرگوار هستی و مورد غبطه بسیاری قرار دارید و این امر ناشی از همین غبطه‌هایی است که نسبت به شما وجود دارد."

(چه کسانی با نامزد شدن دکتر فاطمی مخالفت کردند؟ آیا شما در آن جلسه حضور داشتید؟ آقای زنجانی مطرح کرده است که نرم‌ترین مخالفت با دکتر فاطمی، مخالفت مرحوم بازرگان بود. دکتر بختیار هم در آن جلسه خیلی تند صحبت کرده بود. در آن روزها افکار عمومی تا اندازه‌ای نسبت به دکتر فاطمی مشکوک بود، در نتیجه در بدو امر نام ایشان را خط زدند، ولی بعد پشیمان شده بودند و مکاتبه‌ای هم که آقای حاج‌سیدرضا زنجانی با او کرد، تقریباً حالتی از عذرخواهی و شرمندگی داشت. به همین دلیل از آن تاریخ به بعد آقای دکتر فاطمی همسر، فرزند و زندگی‌اش را به حاج‌سیدرضا زنجانی سپرد و شاید کمتر کسی این را بداند که ایشان تا هنگام مرگ برای کمک خرج پسر دکتر فاطمی همراهِ مقادیری پول به خواهر آقای دکتر فاطمی (مادر دکتر سعید فاطمی) می‌داد تا در اختیار همسر ایشان، خانم پیروش سطوتی - که دختر یک سرتیپ بازنشسته بود - بگذارد. این کار بعضی مواقع توسط من و بعضی مواقع توسط خواهر دکتر فاطمی انجام می‌شد. آقای زنجانی حتی به مرحوم آیت‌الله حاج‌سید ابوالفضل زنجانی برادر بزرگ خود هم سفارش کرده بود و مرحوم سید ابوالفضل هم حدود یک‌سال این کار را انجام می‌داد. آقای زنجانی می‌گفت: "این پسر - اشاره به پسر دکتر فاطمی - نور چشم ماست، او را اداره کنید." ایشان معتقد بود که او باید به دنبال تفکر پدرش برود.

شخصیت دکتر فاطمی شخصیتی استثنایی در تاریخ نهضت ملی ایران است. دکتر مصدق می‌گفت: "ایشان شخصیت منحصر به فردی بود که من در ایران بعد از مشروطیت تا به حال چنین کسی را با چنین اطلاعاتی که این‌گونه در راه اعتلای ایران فداکاری کند ندیده بودم و از این جهت، ایشان نزد من قابل احترام است." دکتر مصدق در نامه‌ای که به آقای زنجانی نوشتند، مطرح کردند: "تاریخ حتماً اسم او را زنده نگه خواهد داشت؛ چرا که او می‌تواند آموزش‌دهنده همه وطن‌دوستان باشد و من در مقابل تمام بی‌حرمتی‌ها و کج‌اندیشی‌هایی که دیگران نسبت به او داشتند، از طرف مردم از ایشان عذرخواهی می‌کنم."

(این نامه ها در جایی چاپ نشده است؟)

(اینها در حدود هفتادنامه است. نامه‌هایی که مربوط به دکتر مصدق و حاج سیدرضا زنجانی است درجایی منتشر نشده است. رساننده بعضی از این نامه‌ها خود من بودم. بعضی را هم مرحوم زنجانی برایم خوانده بود. دکتر فاطمی چهره‌ای بود که نحوه روزنامه‌نگاری را در این مملکت تغییر داد. محمدمسعود نیز این کار را انجام داد وگرنه تا آن تاریخ به‌جای روزنامه‌نگاری، وقایع‌نگاری می‌کردند. اگر تمام روزنامه‌های گذشته مملکت را نگاه کنید، تا پیش از فاطمی، هیچ‌کدام از روزنامه‌ها راجع به سیاست روز و سیاست جهانی اظهار نظر نمی‌کردند، بلکه تنها وقایع‌نگاری می‌کردند. فاطمی و مسعود نحوه نگارش روزنامه را عوض کردند و به مردم قدرت تفکر دادند و اندیشه مردم را باز کردند. باید بگویم سهم دکتر فاطمی در ملی شدن صنعت نفت، بیشتر از همه شخصیت‌های سیاسی ایران بوده است و به همین دلیل هم بیشتر از همه به او فشار آوردند.

(به چه دلیلی معتقدید که نقش دکتر فاطمی در ملی شدن صنعت نفت از دیگران بیشتر بوده است؟)

(به این دلیل که ایشان علل بدبختی و بیچارگی ملت ایران را ریشه‌یابی کرده است. وی ریشه این بدبختی‌ها را استعمار می‌دانست و معتقد بود که استعمار به وسیله دربار رخنه پیدا می‌کند. به این جهت روبه‌روی دربار ایستاد. عامل مؤید دربار را سیاست انگلستان می‌دانست. وی در سفارت انگلستان را بست. بعد از سالیان سال رابطه با انگلیس را قطع کرد. شب، روزنامه‌ها نوشتند که امروز به دلیل این‌که هیچ‌کس در سفارت انگلیس نبود، کلاغ‌ها روی درختان سفارت انگلیس قارقار می‌کردند و در آنجا آزادانه فریاد می‌زدند و برای بدبختی دولت انگلستان و از این‌که بریتانیای کبیر تبدیل به دولت انگلستان شده گریه می‌کردند. تنها کسی که در سطح جهان توانست در مقابل سیاست استعمار انگلیس بایستد و مقاومت کند، دکتر فاطمی بود. در بدو امر نظر دکتر مصدق قطع ارتباط با انگلیس و بستن سفارت نبود، ولی وقتی مسئله به این نحو پیش آمد و آقای مفتاح که سمت معاونت داشت زیر بار نرفت، دکتر فاطمی با قاطعیت به خانۀ دکتر مصدق آمد و گفت که امروز در سفارتخانه را می‌بندم و این لائۀ جاسوسی را تعطیل می‌کنم. او بود که چنین کاری کرد و هنوز ملت ایران قدر این کار را نمی‌داند و نمی‌داند که این استعمار پیر یعنی انگلستان در تمام کارهای ایران نقش اساسی دارد و منافع استعماری خود را تأمین می‌کند. دکتر فاطمی طبیبی بود که درد را خوب شناخت و سیاست انگلستان با کشتن او انتقام گرفت تا به جهانیان نشان دهد که هر کس با سیاست انگلستان در بیفتد و مقابله کند، دچار این بحران‌ها خواهد شد.

(زمانی که دکتر فاطمی در مخفی‌گاه بود، ظاهراً توطئه‌ها و برنامه‌هایی در حال تکوین بود تا ایشان را نزد دوستانشان چهره‌ای منفی و خائن نشان دهند.

(بسیاری از جمله چپ‌ها حاضر بودند که دکتر فاطمی از مخفی‌گاه بیرون بیاید و رادیو را در اختیار دکتر مصدق بگذارند تا پیامی بدهد و دکتر فاطمی هم بعد از دکتر مصدق چنین کاری بکند، ولی دکتر مصدق زیر بار نرفت و از طریق حاج سیدرضا زنجانی این پیام را به دکتر فاطمی داد و او هم منصرف شد، چرا که حرکت، حرکتی چپ بود و پیش از آن‌که شبکه نظامی حزب توده لو برود، حزب توده مایل بود این کار را انجام دهد، ولی اینها (دکتر مصدق و دکتر فاطمی) زیر بار این کار نرفتند و معتقد بودند که خونریزی می‌شود و مصلحت مردم ایران هم نیست.

(این موضوع پیش از لورفتن شبکه افسران حزب توده بود؟)

(بله، پیش از لورفتن شبکه افسران چنین برنامه‌ای تنظیم شد و به حاج سیدرضا زنجانی هم پیام دادند. ایشان هم این پیام را رساند. اما دکتر مصدق مخالفت کردند، چرا که معتقد بودند ملت ایران در اثر این ضایعه چند دسته شده و توفیقی در این کار برای ملت ایران به‌جز خون و خونریزی حاصل نخواهد شد.

(گفته می‌شود که افرادی در صدد منفی نشان دادن چهرۀ دکتر فاطمی بودند و در نامه‌ای که خود دکتر فاطمی به نهضت مقاومت ملی می‌دهد، از مدیر مجله فردوسی نام می‌برد و اشاره می‌کند که اینها در صددند تا چهرۀ مرا خراب کنند. مدیر مجله فردوسی چه کسی بود؟)

(شخصی به نام جهان بانویی، از وابستگان دربار بوده است.

(گفته می‌شود که وی در ظاهر طرفدار دکتر مصدق هم بوده و مقاله‌هایی هم در طرفداری از ایشان می‌نوشته است؟)

(بله، در ظاهر از دکتر مصدق طرفداری می‌کرد. همان‌گونه که در حال حاضر نیز بعضی می‌گویند دکتر مصدق دارای تفکر ملی بوده، ولی اطرافیانش شخصیت‌هایی بودند که او را آلوده کردند و از این رو به حزب ایران حمله می‌کنند، چرا که مسئله دکتر مصدق در سطح جهان جاافتاده است و نمی‌توانند نسبت به او انتقادی داشته باشند و به همین جهت از اطرافیانش شروع می‌کنند و از آنها انتقاد می‌کنند تا به این شکل این تفکر را در جامعه بکوبند. آنها می‌دانند که اگر سرشاخه‌ها را بزنند، خود اصل و تنه دیگر نیرویی ندارد. در حال حاضر هم این‌گونه رفتار می‌کنند و چیزی در مورد حاج سید محمود طالقانی، مهندس

بازرگان و ... نمی‌گویند، ولی مطرح می‌کنند که اطرافیان، آنها را منحرف کردند و در قالب این موضوع و با یک برنامه تنظیم شده او را از شخصیت، حیثیت و نیروی داخلی می‌اندازند. به عنوان مثال هاشمی حائری مدیر روزنامه "اتحاد ملی" یا "طلوع" که از وابستگان دربار هم بود، در روزنامه‌اش می‌نوشت که متأسفانه طرفداران و همکاران دکتر مصدق بد بودند، یعنی دکتر مصدق را از این همکاران جدا می‌کرد.

(شما قطعاً در تظاهرات 26 مرداد که توسط هواداران دکتر مصدق و مردم بعد از شکست کودتای 25 مرداد شکل گرفت حضور داشتید، مایلیم بدانیم که در آن روز چه گذشت و دکتر فاطمی در آن روز چه مطالبی را مطرح نمودند؟
(انبوهی از مردم در آن تظاهرات شرکت داشتند. مردم دیگر به هیچ وجه شاه را قبول نداشتند. چنانچه کسی می‌خواست شعاری غیر از ضد سلطنت بدهد، مردم نمی‌پذیرفتند. همان روز آقای حاج محمد حسین راسخ افشار - که نماینده جامعه اصناف و بازرگانان آن روز و شخصیت بسیار ممتازی بود و همچنین از اطرافیان و حامیان سید حسن مدرس نیز بود - در میدان بهارستان بالای بالکن دفتر خانه سید محمد علی حجازی فریاد زد و اولین جمله‌ای که گفت به این مضمون بود: "شما می‌دانید که امروز برای چه جمع شده‌اید؟ امروز آمدید به یاد فرزند کسی که پدرش می‌خواست ایران را به یک عباسی به انگلستان بفروشد - اشاره به قرارداد وثوق الدوله - شماها در آن دوران نبودید. یک عباسی هیچ است، ولی او می‌خواست شرف، ناموس، مملکت، حیثیت و فرهنگ شما را بفروشد و الحمدلله پسرش از این مملکت فرار کرد و رفت. ما حتی برای رفتن او فاتحه نمی‌خوانیم و از دکتر مصدق و دوستان او حمایت می‌کنیم تا از این تاریخ به بعد جهانیان بدانند که ما مردم چه باسواد، چه بی‌سواد و چه کارگر... همه افشار مردم را می‌گفت - می‌خواهیم در یک مملکت آزاد و مستقل زندگی کنیم. خودمان تصمیم بگیریم. در مملکتمان را هم به روی کسی نمی‌بندیم. هر چه داریم با دنیا می‌خوریم و هر چه هم دنیا دارد، باید با ما بخورد، ولی باید عادلانه عمل کنیم. ما دیگر نوکر نیستیم، ارباب هم نیستیم، بلکه انسان هستیم." آخرین سخنران آقای دکتر فاطمی بود.
(بعد از راسخ افشار، سخنران چه کسی بود؟

(دکتر شایگان سخنرانی کرد و بعد بر سر خواندن قطعنامه بین آقای کریم پور شیرازی و آقای ابراهیم کریم آبادی اختلاف افتاد؛ چرا که قرار بود ابراهیم کریم آبادی به نام اصناف بخواند، ولی بعد گفتند که کریم پور شیرازی بخواند و در آخر مهندس رضوی قطعنامه را خواند و پیش از خواندن قطعنامه، آقای دکتر فاطمی آمد. زمانی که دکتر فاطمی پشت میکروفون قرار گرفت، جمعیت در میدان بهارستان از جا کنده شد.

(مردم اطلاع داشتند که دکتر فاطمی دستگیر و سپس آزاد شده است؟

(بله، صبح رادیو اعلام کرد که اینها آزاد شدند و سپس رادیو لحظه به لحظه از دکتر فاطمی و این که در کنار مصدق است گزارش می‌داد و گفته‌های دکتر مصدق، زیرک زاده و... را منعکس می‌کرد. مجلس شورا هم تشکیل شد. سرگرد مولوی، حافظ دفتر آقا سید محمد علی حجازی بود. بعد مشخص شد که مولوی هم جزو عوامل کودتا بوده است. اما در آن موقع مشخص نبود. چون او افسر ورزشی بود و من هم ورزشکار بودم، او را می‌شناختم. دیدم که جلوی راه پله‌های دفتر خانه، مولوی ایستاده است و تعداد بسیار زیادی نیز ایستاده بودند. فاطمی ناهار را هم نزد آقا سید محمد علی حجازی در دفتر خانه خورد و آنجا استراحت کرد، حالش چندان مساعد نبود زیرا به او بسیار بی‌احترامی کرده بودند. موقعی که جلوی تریبون آمد گفت: "من را بدون این لباس، با لباس استراحت، در شرایطی که در روشویی بودم و سر و صورت خود را می‌شستم تا برای آسایش بروم، نوکران استعمار انگلیس که ضربه خورده بودند، از فرصت استفاده کردند و از داخل خانه به کاخ سعدآباد محل استقرار - چیزی گفت که تقریباً برای شاه توهین آمیز بود - و پیشگاه نوکر استعمار بردند. ولی مردم، تفکر دکتر مصدق و راهی که او برای ملت ایران انتخاب کرده بود و با کمک خداوند متعال این طرح را شکست داد و اکنون من در خدمت شما هستم. شاه که نوکر استعمار بود، به اربابان خود پناه برد."

(شنیده‌ایم که مردم در روز 26 مرداد شعار می‌دادند که: "ما پیرو قرآنیم، ما شاه نمی‌خواهیم."

(مردم این شعار را از اول می‌گفتند، یعنی تقریباً از صبح روزی که اعلام کردند شاه رفت این حرف شروع شد که ما دیگر شاه نمی‌خواهیم. منتها هر دسته برای خودشان شعاری می‌دادند، ولی شعار دولتی نبود، شعار مردم بود. حتی پایین کشیدن مجسمه هم کار مردم بود، نه دولت. دولت به این کارها مایل نبود و مقاومت‌هایی هم کرد، ولی مردم خواستار این بودند که جرثقیل بیاورند و دولت هم به نتیجه نرسید، چون چپ‌ها و حزب توده به شدت تحریک می‌کردند تا مجسمه‌ها را پایین بیاورند و حتی کوشش کردند که غیر از پرچم ایران، پرچم‌های دیگری را هم در توپخانه بالا ببرند، اما مردم پاره کردند. غلیان عمومی و جنبش مردمی بود و نمی‌شد جلوی آن را گرفت. هر حرکتی یک واکنش پیدا می‌کرد، در نتیجه خود مردم مجسمه‌ها را پایین آوردند و دولت دستور پایین آوردن مجسمه‌ها را نداد. احتمال دارد افرادی که در داخل احزاب بودند رفته باشند و این کار را

کرده باشند، ولی این‌گونه نبود که رهبری حزب تصمیم گرفته و دستور داده باشد که بروید مجسمه‌ها را پایین بیاورد و یا این حرف‌ها را بزنید. در ظرف آن دو روز اختیار دست مردم بود. تا صبح 28 مرداد، مردم شعارها را انتخاب می‌کردند و نظر می‌دادند.

(دکتر فاطمی در سرمقاله‌هایش در باختر امروز، همواره عادت داشت که یک آیه از قرآن یا سخنی از ائمه اطهار بنویسد. آیا او تعلیمات مذهبی خاصی دیده بود؟

(ایشان در نائین متولد شده بود و پدرش فردی متدین بود. متدینین ما - آنهایی که کاسب بودند - همه‌شان در بدو امر هم کتب مذهبی را می‌خواندند و خانه‌هایشان هم نزدیک مسجد و محراب بود. پدر ایشان در نائین شخصیتی مذهبی و از علما بود. وقتی تحصیلات ابتدایی دکتر فاطمی تمام شد، به اصفهان آمد و در آنجا دوره متوسطه را دید و سپس به فرانسه رفت. ایشان ریشه مذهبی داشتند و شما می‌دانید که در گذشته ریشه‌های مذهبی در خانواده‌ها از طریق پدر و مادر سر سفره و غذا و در برخورد‌ها، آشنایی‌ها و رفتن به جلسات مذهبی به همراه پدر و مادر شکل می‌گرفت. مثلاً امامزاده‌ای به نام امامزاده یحیی در خیابان ری تهران بود و قبرستانی در آن بود که بیشتر آخوندهای بزرگ آن زمان را آنجا دفن می‌کردند. محمدرضا شاه دستور داد آنجا را با خاک یکسان کردند و زمین فوتبال و والیبال و بسکتبال به نام زمین نمره شش درست کردند. فقط یک قبر کوچک باقی مانده بود. دکتر فاطمی بر مبنای اعتقادات و انگیزه‌های مذهبی‌اش، دستور داد امامزاده را دوباره بازسازی کردند، بازاری‌ها را خبر کردند و در آنجا یک سالن نماز و مسجد بسیار خوبی درست کردند.

در آلمان مسجدی است به نام مسجد هامبورگ که ایرانی‌ها در زمان وزارت امور خارجه دکتر فاطمی ساخته‌اند. جمع‌آوری پول برای ساخت این مسجد، در زمان مرجعیت آقای بروجردی بود. حاج میرزا علی کاشانی، آقای دستمالچی و آقای کازرونی تجاری بودند که در هامبورگ بودند و آقای دکتر فاطمی نیز جلسه‌ای در هامبورگ تشکیل داد و برای ساختن آن مسجد سرمایه‌گذاری کردند و دولت هم در این زمینه کمک کرد. همچنین نامه‌ای هم به آیت‌الله بروجردی نوشت و ایشان هم این حرکت را تأیید و نماینده‌ای اعزام کرد. به یاد دارم در آن زمان ده یا صد هزار تومان در این زمینه هزینه شد. حاج سیدرضا زنجانی نیز در ساختن این مسجد نقش داشت، زیرا مکاتباتش در این مورد با آقای بروجردی از طریق حاج سیدرضا زنجانی یا مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری بود و آن پول را هم آن آقایان حواله کردند.

دکتر سیدحسین فاطمی در یک خانواده مذهبی که ریشه و اعتقادات مذهبی داشت، بزرگ شده بود و مانند آقایان مهندس بازرگان و زیرک‌زاده در فرانسه درس خوانده بود. ایشان علی‌رغم تحصیل در یک محیط غربی، موازین دینی و مسائل اعتقادی را رعایت می‌کردند و تحصیل در فرانسه موجب دوری ایشان از دینداری و ریشه‌های اعتقادی نشد. به همین دلیل توده‌های مردم نسبت به دکتر فاطمی و همچنین حسین مکی اعتقاد عمیق‌تری داشتند، چرا که آنها دارای ریشه‌های مذهبی قوی‌تری نسبت به آقای دکتر بقایی بودند.

(شما قطعاً در روز دفن دکتر فاطمی در ابن‌بابویه حضور داشته‌اید. می‌گویند خواهر ایشان - خانم سلطنت فاطمی - در آنجا خطبه حضرت زینب(س) را به زبان عربی از حفظ خوانده است.

(این موضوع مربوط به روز دفن ایشان نیست، بلکه مربوط به شب هفت است، چون در آن زمان نهضت مقاومت ملی تشکیل شده بود. طبق دستور، تعداد بسیار زیادی از ما جلوی در ابن‌بابویه ایستاده بودیم، سرگرد مولوی که در آن زمان درجه سرهنگی گرفته بود، با تعدادی نظامی ایستاده و در چوبی را بسته بودند و اطراف هم در محاصره بود. خواهر دکتر فاطمی و آقای سعید فاطمی خواهرزاده دکتر فاطمی نیز بودند. ما در حدود پانصد نفر بیشتر نبودیم و تک‌تک آمدیم. پلیس بسیار مزاحمت ایجاد می‌کرد. مشهدی اسماعیل کریم‌آبادی، رئیس اتحادیه صنف قهوه‌چی و حاج آقاعلی قهوه‌چی که از علاقه‌مندان به نهضت ملی و از معتقدین به تفکر دکتر مصدق بودند را به کمیته نهضت مقاومت ملی از طریق مرحوم ابراهیم کریم‌آبادی دعوت کرد، هر دو آمدند. آنها جلوی جمعیت آمدند و داخل ابن‌بابویه رفتند. البته قصدمان این بود که این دونفر جلو بروند و ما کم‌کم از پشت سر وارد شویم تا ببینیم واکنش چیست. مشهدی اسماعیل کریم‌آبادی در حالی که عبای زردی بر دوشش بود و حاج‌علی قهوه‌چی هم با یک عبای زرد و عرق‌چین جلو آمدند تا این‌که ما مأمورین گفتند ورود به ابن‌بابویه قدغن است. مشهدی اسماعیل کریم‌آبادی گفت: "چه چیزی قدغن است؟ برای چه قدغن است؟ من می‌خواهم بروم برای یک بچه سیدی فاتحه بخوانم. شب هفتش است. شما بی‌دین‌ها، شما لامذهب‌ها..." و بلند بلند شروع به اعتراض کرد. حاج آقاعلی هم پشت سر ایشان شروع به اعتراض کرد و ما هم پشت سرشان فشار آوردیم تا در باز شد و مستقیم به سر خاک رفتیم. خواهر دکتر فاطمی روی قبر برادرش افتاد و شروع به گفتن مطالبی کرد و مشغول خواندن خطبه حضرت زینب شد و هیجان بسیاری در آنجا ایجاد شد. به محض این‌که سعید فاطمی خواست صحبت کند، ممانعت کردند. جوانی دو شاخه گل روی قبر گذاشت و گفت: "من

چیزی ندارم. اینها که این طرف خوابیده‌اند - اشاره کرد به آرامگاه شهدای سی‌تیر - اول جان داده‌اند و تو به آنها متصل هستی. خدا به حق جدهات زهرا(س) تو و اینها را بیمارزد و خدا - ان‌شاءالله - ریشه‌آنهايي که این فضا را برای ما ایجاد کرده‌اند بکند." بعد گفتند که دسته‌جمعی بیرون بیايیم. تنظیم‌کننده این برنامه، کمیته نهضت مقاومت ملی به رهبری مرحوم حاج‌سیدرضا زنجانی بود. ایشان کوشش بسیاری کرد تا از کشتن دکترفاطمی جلوگیری کند. به همین منظور نیز اشخاصی را به قم نزد آقایان و مراجع فرستاد، ولی یکی از مراجع تقلید گفته بود: "به آقای زنجانی بگویند که او (دکترفاطمی) پنجه در پنجه انگلستان انداخته است و به این دلیل اینها به هیچ‌وجه حاضر نیستند کاری انجام بدهند و من برای شما متأسفم." و پیغام داده بود اگر مشکل مالی باشد، حاضر کمکی مالی بکنم که آنها پاسخ منفی دادند. برای این که از کشتن فاطمی جلوگیری شود، اقدامات زیادی شد. بسیاری از جمله قائم‌مقام، رفیع، صدرالاشرف و مراجع تلاش کردند، ولی همان‌طور که اشاره کردم، انگلستان کینه شدیدی نسبت به دکترفاطمی داشت؛ چرا که وی در سفارت انگلیس را بست. این صحیح است که دکترمصدق رهبری این کار را برعهده داشت، ولی پیشنهاددهنده اصلی دکترفاطمی بود و دکترمصدق آن را به ثمر رساند.

(آقای نصرت‌الله خازنی در گفت‌وگو با یاس‌نو گفته‌اند هنگامی که ایشان را با برانکار می‌بردند، ایشان تب شدیدی داشت و ناچار یک ملحفه روی او انداختند و همان‌جا روی برانکار به ایشان تیراندازی کرده و وی را به شهادت رسانیدند. (آنچه بعدها آقای زنجانی به ما می‌گفتند این‌گونه بود که نتوانستند ایشان را به تیر چوبی اعدام ببندند. حالا این که دقیقاً چگونه به ایشان تیراندازی کردند، من اطلاعی ندارم. آن خانم پرستار بعدها به آقای زنجانی گفته بود که دکترفاطمی در حالت اغما بوده است. آن خانم پیکي بود که کاغذها را به آقای زنجانی می‌داد و وقتی مطالب لورفته بود، آقای زنجانی کاغذها را نزد آقای حجت‌الاسلام مشکوری امام جماعت قلهک و از اعضای هیئت علمیه گذاشته بود. در آخرین کاغذ، دکترفاطمی نوشته بود که "مرگ من قطعی شده و شما دیگر از من یادداشتی نخواهید دید. این آخرین یادداشت من است و امیدوارم راهی را که انتخاب کرده‌ام، بتوانم تا آخرین لحظه با همان تفکر و نگرش، جان به جان آفرین تسلیم کنم" و در آخرین جمله‌اش خطاب به آقای زنجانی نوشته است که التماس دعا دارم، مرا دعا کنید.

(آقای زنجانی در گفت‌وگو با آقای صدرحاج‌سیدجوادی گفته‌اند که گوجه‌فرنگی‌هایی را که برایشان از بیرون آورده بودند به آن خانم پرستار می‌دهند تا برای دکترفاطمی ببرد. ولی او می‌گوید که آن بنده خدا اصلاً نمی‌تواند چیزی بخورد. حتی گفته می‌شود چون حال ایشان بد بوده است، به عمد در سلولش را می‌بستند که عرق شدیدی کند و بعد ناگهان در را باز می‌گذاشتند تا در معرض سرما قرار بگیرند و از این رو همیشه در حال تب و لرز بود.

(درمجموع دکترفاطمی نمی‌توانست با آن ناراحتی‌هایی که برایش ایجاد کرده بودند و آن ضرباتی که به او زده بودند - یک‌بار بر سر مزار محمدمسعود، یک‌بار مقابل شهربانی و یک‌بار دیگر در زندان - حال مساعدی داشته باشد. انسان سالم هم در زندان دچار بحران و ناراحتی می‌شود. جراحی‌های عمیقی روی دکترفاطمی صورت گرفته بود و بعد از آن هم دوباره مضروب شده و بعد هم به زندان افتاده بود. در نتیجه مسلماً در حالت تب و مریضی بوده است.

(گفته می‌شود شاه به دکترفاطمی گفته بود: "من به تو پیشنهاد می‌کنم که نخست‌وزیر بشوی و مصدق برود استراحت کند." گویا چهار ساعت با او صحبت داشته است. شاه به او می‌گوید که خواهش می‌کنم اینها را به مصدق نگویند. فاطمی همان‌جا می‌گوید که من همه چیز را می‌گویم و برای مصدق تعریف می‌کند. شاه هم از این جهت که فاطمی تمام نیات درونی‌اش را به مصدق انتقال داد، از او کینه به دل گرفت. آیا شما از جزئیات این ماجرا و دیدار اطلاعی دارید؟

(من اطلاعات زیادی در این مورد ندارم. آنچه می‌دانم از مرحوم زنجانی شنیده‌ام. مرحوم زنجانی نقل می‌کرد که در بدو امر شاه چند دیدار با آقای دکترفاطمی داشت. یکی از ویژگی‌های اشرف پهلوی این بود که اشخاصی را دعوت و در این دیدارها مسائلی را مطرح می‌کرد. وی دیدارهایی با مکی و دکترفاطمی داشته و از آنجا که اشرف زبان فرانسه را به خوبی می‌دانست، در این دیدارها با دکترفاطمی به فرانسه صحبت می‌کرد تا مبادا بعدها برایش مشکلاتی ایجاد شود. در این دیدارها اشرف به دکترفاطمی پیشنهادهای بسیاری کرده بود. پیش از کودتای بیست و هشت مرداد و بعد از سی‌تیر، آقای حائری‌زاده به منزل آقای کریم‌آبادی آمد. در همان زمان بود که کوشش می‌کردند یک نیروی مردمی برای رویارویی با دکترمصدق تجهیز کنند. کوشش استعمار این بود که از طریق مردم و پارلمان حرکت دکترمصدق را متوقف و او را از کار برکنار کند و نه از طریق کودتا و براندازی که در تاریخ باقی بماند و مردم با آن مخالفت کنند. در حال حاضر هم که حدود پنجاه سال از آن دوران گذشته است، اشخاصی که سن و سال و اطلاعاتشان در حد کافی نیست، کودتای بیست و هشت مرداد را قیام می‌نامند و می‌خواهند به آن

شکل مردمی بدهند، در حالی که امریکا و انگلیس آن را کودتا می‌نامند، عده‌ای به دلیل خودسری و خودخواهی متوسل به این لغات می‌شوند.

(روزی که دکتر فاطمی را اعدام کردند (19 آبان 1333) شما چه احساسی داشتید؟

(شب نوزدهم آبان با زنده‌یاد داریوش فروهر در منزل آقای زنجانی بودیم. آقای زنجانی از طریق آقای بهبهانی پیغام داده بودند که سردار فاخر نزد آقای بروجردی برود. قرار بود خبرش را آن روز بیاورند. آخر شب بود و ما نشسته بودیم که سردار فاخر به منزل آقای زنجانی آمد و گفت که متأسفانه آقای بروجردی فرموده‌اند: "دکتر فاطمی پنجه در پنجه انگلستان انداخته و امکان این که کاری برایش بکنیم به هیچ وجه نیست و نمی‌دانم چه کنم. ولی هر چه هست خیلی‌ها به من گفته‌اند و ایشان سید بزرگواری است." البته ما باز ناامید نبودیم و گفتیم شاید بتوان کاری کرد. ولی آقای زنجانی ناامید شده بود. صبح خیلی زود آقای زنجانی تلفن کرد و به ما گفت که بیاوید. ما با مرحوم فروهر و جهانگیر عظیمی - از دوستان آقای فروهر - رفتیم. به هیچ وجه اخم آقای زنجانی باز نمی‌شد. ایشان به منزل خواهر دکتر فاطمی تلفن کرد، اما آنها خانه نبودند. به محض این که مشاهده کرد که اینها خانه نیستند، متوجه شد که مسئله خاصی پیش آمده است. ایشان به ما گفت شما اینجا باشید تا ببینیم چه اتفاقی افتاده است. ما با آقای عباس سمیعی نشسته بودیم و یک ساعت بعد تلفن زنگ زد و خبر اعدام دکتر فاطمی را به ما دادند و آقای زنجانی بسیار ناراحت بود. ما می‌خواستیم برویم و جنازه‌اش را بگیریم، اما گفتند که هرگونه حرکت تندی موجب می‌شود که کنترل اوضاع از دست ما خارج شود. فقط خواهر دکتر فاطمی تلفن کرد. آقای زنجانی گفت: "اگر امکان داشت، ایشان را به کنار آرامگاه شهدای سی تیر ببرید تا به دکتر مصدق نزدیک باشد." در زمان دفن ایشان نیز فقط به خواهرش و یکی - دونفر از نزدیکانش اجازه حضور دادند. مرحوم زنجانی به هر کس می‌رسید می‌گفت که این سید بزرگواری است و در تلفن‌های مکرر تأکید می‌کرد که نماز لیل‌الدفن یادتان نرود و حتماً برایش بخوانید و می‌گفت که من یقین دارم، ایشان از شهدایی است که در راه فکر، هدف و خواسته‌اش شهید شده و بسیار ارزشمند است، بعد از آن ایشان مرا به خانه دکتر فاطمی فرستاد. البته در خانه دکتر فاطمی بسته بود و کسی در آنجا نبود. مرحوم زنجانی به تیمسار سطوتی - پدر خانم دکتر فاطمی - تلفن کرد و به او گفت که ما در اختیار شما هستیم. بعد از آن تاریخ آقای زنجانی با خانم دکتر فاطمی و پدر خانم ایشان در ارتباط بود و از همین طریق به پسر دکتر فاطمی کمک می‌کرد.

(مراسم دفن دکتر فاطمی را خود خانواده ایشان انجام دادند؟

(بله، مراسم دفن را خانواده‌اش انجام دادند. ولی بعد از آن، نهضت مقاومت ملی رسماً به صحنه آمد و در مورد شهادت ایشان اعلامیه‌ای صادر کرد و از مردم خواست که در تجلیل از او و ادامه راه او کوشش کنند و مراسم شب‌هفت ایشان را هم نهضت مقاومت ملی اعلام کرد.

سوتیترها:

دکتر مصدق خطاب به آیت‌الله زنجانی تجلیلی از دکتر فاطمی کرده بود که حدی بر آن مترتب نبود و او را به حرّ تشبیه کرده بود و این که او حرّی بود آزاداندیش، آزاده‌فکر و علاوه بر این، کسی بود که تا آخرین لحظات زندگی‌اش دست از تفکر من برداشت

وقتی اشرف اسم دکتر مصدق را می‌آورد، دکتر فاطمی می‌گفت: "مصدق کبیر"، این لغت "کبیر" را اضافه می‌کرد و می‌گفت: "بفرمایید مصدق کبیر که به ایران، ایرانیت و حتی به سلطنت و مشروطه شما آبرو داد و بقای سلطنت شما و برادر شما در این است که حرف‌های دکتر مصدق را بشنوید. اگر بشنوید سلطنت شما دوام و بقایی پیدا می‌کند و یقین داشته باشید از بین رفتن شما با نشنیدن سخنان او یکسان است." به این جهت بسیار مورد کینه شاه و اشرف بود

ساقی، زندانبان قزل‌قلعه، از قول دیگران تعریف می‌کرد که دکتر فاطمی آنچنان ابراز قدرت کرده بود که در لحظه‌ای که او را روی برانکار گذاشته بودند تا داخل آمبولانس ببرند می‌گفت: "سربازها، نظامی‌ها توجه داشته باشید ما در راه آزادی و اعتلای ایران جانمان را از دست می‌دهیم. این جان برای شما نیز ارزشمند است و شما هم کوشش کنید که زیر بار دیکتاتوری و خودسری نروید. خانواده پهلوی خانواده‌ای هستند که تافته جدا بافته از ملت ایران هستند و این تافته در انگلستان بافته شده

و اینها نان، آب و گوشتی که فراهم کرده‌اند همه نشئت گرفته از سرمایه‌گذاری انگلستان است و از اربابشان جدا نیستند، اگر خواستید ایران به استقلال برسد، باید در ایران حکومت مردمی باشد."

شخصیت دکتر فاطمی شخصیتی استثنایی در تاریخ نهضت ملی ایران است. دکتر مصدق می‌گفت: "ایشان شخصیت منحصر به فردی بود که من در ایران بعد از مشروطیت تا به حال چنین کسی را با چنین اطلاعاتی که این‌گونه در راه اعتلای ایران فداکاری کند ندیده بودم و از این جهت، ایشان نزد من قابل احترام است."

دکتر مصدق در نامه‌ای که به آقای زنجانی نوشتند، مطرح کردند: "تاریخ حتماً اسم او را زنده نگه خواهد داشت؛ چرا که او می‌تواند آموزش‌دهنده همه وطن‌دوستان باشد و من در مقابل تمام بی‌حرمتی‌ها و کج‌اندیشی‌هایی که دیگران نسبت به او داشتند، از طرف مردم از ایشان عذرخواهی می‌کنم."

دکتر فاطمی چهره‌ای بود که نحوه روزنامه‌نگاری را در این مملکت تغییر داد. محمد مسعود نیز این کار را انجام داد و گر نه تا آن تاریخ به جای روزنامه‌نگاری، وقایع‌نگاری می‌کردند. اگر تمام روزنامه‌های گذشته مملکت را نگاه کنید، تا پیش از فاطمی، هیچ‌کدام از روزنامه‌ها راجع به سیاست روز و سیاست جهانی اظهار نظر نمی‌کردند، بلکه تنها وقایع‌نگاری می‌کردند

باید بگویم سهم دکتر فاطمی در ملی‌شدن صنعت نفت، بیشتر از همه شخصیت‌های سیاسی ایران بوده است و به همین دلیل هم بیشتر از همه به او فشار آوردند

دکتر فاطمی طبیعی بود که درد را خوب شناخت و سیاست انگلستان با کشتن او انتقام گرفت تا به جهانیان نشان دهد که هر کس با سیاست انگلستان در بیفتد و مقابله کند، دچار این بحران‌ها خواهد شد

خواهر دکتر فاطمی روی قبر برادرش افتاد و شروع به گفتن مطالبی کرد و مشغول خواندن خطبه حضرت زینب شد و هیجان بسیاری در آنجا ایجاد شد. به محض این‌که سعید فاطمی خواست صحبت کند، ممانعت کردند. جوانی دو شاخه گل روی قبر گذاشت و گفت: "من چیزی ندارم. اینها که این طرف خوابیده‌اند - اشاره کرد به آرامگاه شهدای سی‌تیر - اول جان داده‌اند و تو به آنها متصل هستی. خدا به حق جدوات زهرا(س) تو و اینها را بیامرزد و خدا - ان‌شاءالله - ریشه آنها را که این فضا را برای ما ایجاد کرده‌اند بکند."

در آخرین کاغذ، دکتر فاطمی نوشته بود که "مرگ من قطعی شده و شما دیگر از من یادداشتی نخواهید دید. این آخرین یادداشت من است و امیدوارم راهی را که انتخاب کرده‌ام، بتوانم تا آخرین لحظه با همان تفکر و نگرش، جان به جان آفرین تسلیم کنم" و در آخرین جمله‌اش خطاب به آقای زنجانی نوشته است که التماس دعا دارم، مرا دعا کنید

کوشش استعمار این بود که از طریق مردم و پارلمان حرکت دکتر مصدق را متوقف و او را از کار برکنار کند و نه از طریق کودتا و براندازی که در تاریخ باقی بماند و مردم با آن مخالفت کنند. در حال حاضر هم که حدود پنجاه سال از آن دوران گذشته است، اشخاصی که سن و سال و اطلاعاتشان در حد کافی نیست، کودتای بیست و هشت مرداد را قیام می‌نامند و می‌خواهند به آن شکل مردمی بدهند، در حالی که آمریکا و انگلیس آن را کودتا می‌نامند، عده‌ای به دلیل خودسری و خودخواهی متوسل به این لغات می‌شوند

سخنرانی کورش زعیم (عضو شورای مرکزی جبهه ملی ایران) در دانشگاه مازندران (بابلسر) بمناسبت بزرگداشت 19 آبان، سالگرد شهادت دکتر سید حسین فاطمی

بنام خداوند جان و خرد

بنام خداوندی که ایران و ایرانی را آفرید و نطفه فرهنگ و تمدن بشری را در آن نهاد
بنام خداوندی که ما را در این سرزمین آهورایی بدنیا آورد و برای ما افتخار ابدی آفرید

ما در اینجا گرد آمده ایم تا راد مردی را که پنجاه سال پیش در راه آزادی و مردم سالاری شهید شد، بزرگ بداریم. نه اینکه او به بزرگداشت ما نیاز داشته باشد، بلکه مائیم که نیازمند وابستگی به او هستیم، آنچه او بود و آنچه اومیخواست ما باشیم. او از گونه شهیدانی است که راه تاریک ما را روشن نگه میدارند، شهیدانی که به ما میآموزند چگونه زنده باشیم. او سیاوش زمان ما است.

ما در طول تاریخ میهنمان کم شهید نداشته ایم. ما صدها هزار از پسرانمان و برادرانمان را برای دفاع از مرزهایمان و از استقلالمان از دست داده ایم. همه تاریخ ما آکنده از فداکاریها و شهادتها در رویارویی با دشمن بوده است. همه آنان برای بقای کشورما شهید شدند و همه آنان همیشه عزیز خواهند بود. همه آنها که در سراسر تاریخ برای دفاع از میهنشان شهید شده اند برای مردمشان عزیز بوده و هستند. این آیین بقای یک ملت در یک جهان خشن بوده است.

ولی، گاه در طول تاریخ مردانی ظهور می کنند که در راه دفاع از آزادی مردمشان، و در راه رهایی مردم از ظلم، از سلطه های انحصارگرایانه و ازدیکتاتوری، شهید می شوند. آنان را دیکتاتورها نامردانه بقتل میرسانند تا خاموش شوند، تا مردم صدای حقشان را نشنوند، و تا نتوانند مردم را بسوی آزادی و احقاق حقوق شهروندی خود از حاکمان ستمگر و حق کش رهبری کنند. اینها شهیدان ملی هستند. آنچه ما ملت ایران را در طی هزاران سال پابرجا و سربلند و آزاده نگه داشته، شهیدان ملی راه آزادی هستند. از مرگ سیاوش که نخستین شهید ملی ما بود و ما هنوز در مرگ او سوگوار هستیم، تا مردانی چون کاوه و بابک و ابومسلم و فراهانی و امیرکبیر، همه از جمله شهیدان ملی ما هستند که برای استقلال سیاسی کشور و آزادی مردم مبارزه کردند، علیه ستم، خودکامگی و فساد مبارزه کردند، برای اینکه من و شما امروز اینگونه سربلندانه از تاریخ و فرهنگمان یاد کنیم مبارزه کردند، و برای اینکه ایران پس از هزاران سال هنوز بماند مبارزه کردند. آنها این ملت را زنده نگه داشته اند و جاویدان کرده اند، و ما هرگز آنان را فراموش نخواهیم کرد... و در قرن بیستم، دکتر سید حسین فاطمی.

مردی که ناجوانمردانه قربانی انتقام جویی یک رژیم فاسد و خودکامه شد، زیرا میخواست که مردم سالاری در ایران برقرار باشد، بساط شاهنشاهی برچیده شود و یک نظام جمهوری برقرار گردد. زیرا میخواست که دولت ما برگزیده مردم باشد، زیرا میخواست که مردم بتوانند آزاده رای بدهند و اینکه تک تک رای مردم خوانده شود. زیرا میخواست که هیچ کس و هیچ گروه که مردم برنگزیده اند بر آنان حکومت نکند، و اینکه هیچکس و هیچ گروهی فراتر از قانون نباشد.

چون مردم ایران برده نیستند، هیچگاه برده نبوده اند و هیچگاه حتی برده داری هم نکرده اند. همه مردم جهان در همه طول تاریخ ما را ایران خوانده اند، یعنی سرزمین آزادگان. یعنی سرزمینی که برخلاف همه جای دیگر جهان در آن برده ای وجود ندارد و همه آزاده هستند.

دکتر فاطمی، که خود جوانترین وزیر خارجه و معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت ایران بود، برای پاکسازی میهن از ستم، از خودکامگی و از فساد و فقر، امید خود را به جوانان دوخته بود. او پس از نخستین ترور نافرجامش گفت:

" کشته شدن در راه نجات یک ملت بزرگترین افتخار است... تنها آتش مقدسی که باید در کانون سینه هر جوان ایرانی همیشه زبانه بکشد، این آرزوی ایده آل بزرگ و پاک است که جان خود را در راه رهایی جامعه و نجات ملت خود از چنگال فقر و بدبختی و ظلم و جور بگذارد."

و او جان خود را در این راه گذاشت.

حسین فاطمی در یک خانواده روحانی بدنیا آمد. او در طی دوران دبیرستان، در روزنامه باختر که متعلق به برادر بزرگترش بود در اصفهان به گزارشگری و نویسندگی پرداخت. در بیست سالگی به تهران رفت، و خلیل ملکی مسئولیت روزنامه ستاره خود را به او واگذار کرد. سه سال بعد برای ادامه تحصیلات به فرانسه رفت و وارد دانشگاه پاریس شد. در پاریس نزد یکی از آزادیخواهان دوران رضاشاهی و نماینده دوره های چهارم و پنجم مجلس شورای ملی که توسط رضا شاه تبعید شده بود، اقامت کرد و بقول خودش ازو بسی درس آزادیخواهی گرفت. در سال 1327 با درجه دکترای حقوق فارق التحصیل شد و همزمان موفق به اخذ دیپلم روزنامه نگاری شد. در طی دوران تحصیل در پاریس کماکان برای نشریات داخل ایران، از جمله روزنامه مرد امروز محمد مسعود، مقاله می فرستاد.

از جوانی، هرکس از صاحبان قلم و استادان و سیاستمداران که او را ملاقات می کرد، از هوش سرشار و ذوق و استعداد او سخن می گفت. او از جوانی به روزنامه نگاری سیاسی علاقه داشت. از سال 1321 که نوشتن آغاز کرد، و اولین سرمقاله او در رنژنامه باختر عنوان "خدا- ایران- آزادی" داشت. او در مقاله های خود شجاعانه به انتقاد از حکومت پهلوی و نقشی که رضاشاه در پایان دادن به جنبش مشروطه داشت پرداخت. در مقاله ای نوشت:

"00 مشروطیت ایران زیر مهمیز لیاخوف ها لگد می خورد و بیست سال زیر چکمه های رضا خان که شما شاهد آن اوضاع هستید ضربت دید، ولی باز نمرد و زنده ماند..."

ما زنده انقلاب دنیا هستیم. ما از میان دریای خون رسته ایم. دیگر دنیا بطرف بربریت و بسوی امتیازات قرون وسطائی نمی رود..."

بارها از فساد و رشوه خواری حکومت رضا شاه به تندی انتقاد کرد:

"... ای کاش رضا شاه تنها خود بدین خرابکاری دست زده بود. بدبختی اینجاست که از این مکتب رشوه خواری و اختلاس اموال ملت و دولت، هزارها نفر شاگرد بهتر از استاد بیرون آمد."

دکتر فاطمی بخوبی میدانست که انتقادات بی باکانه و آشتی ناپذیر او خطرات زیادی را در بر خواهد داشت. ولی او مصمم بود که در مدت کوتاهی که پس از سرنگونی رضا شاه آزادی بیان نسبی برقرار شده بود، ذهن مردم را از آنچه گذشته بود و آنچه ممکن است در پیش داشته باشند آگاه کند، تا بلکه از تکرار آن جلوگیری شود. او این آگاه سازی را رسالت زندگی خود میدانست. نکته قابل ملاحظه درباره مقاله های او این بود که همیشه انگشت روی نقطه های حساس و معنی دار رویدادها میگذاشت، که به دل مردم می نشست، و نشان میداد که نویسنده به عمق مسایل اجتماعی و سیاسی پی برده و برداشتهای درست می کند. این هوشمندی و هشیاری او در روزنامه نگاری باعث افزایش شمارگان و موفقیت روزنامه باختر شده بود. روزنامه ستاره هم پس از ورود او خریداران زیادی پیدا کرد. هنگامیکه برای ادامه تحصیلات خود قصد عزیمت به خارج را کرد و روزنامه باختر از همکاری او محروم شد، چند ماهی نپایید که روزنامه بتدریج خوانندگان خود را از دست داد و سرانجام تعطیل شد.

دکتر فاطمی پس از بازگشت به ایران در سال 1328، بیدرتنگ اقدام به انتشار روزنامه باختر امروز کرد، که نخستین شماره آن در مرداد 1328 چاپ شد.

در مهرماه 1328، فاطمی که به جرگه سیاستمداران ملی و آزادیخواه پیوسته بود، جزو بیست نفری بود که همراه دکتر مصدق برای اعتراض به دخالت دولت در برگزاری انتخابات دوره شانزدهم در دربار متحصن شدند.

در روز آدینه 22 مهر 1328، پس از بازگشت از تحصن بی فرجام دکتر مصدق و پیروانش در دربار و بی پاسخ ماندن اعتراض آنها به چگونگی برگزاری انتخابات، گروه، از دربار به خانه دکتر مصدق رفتند و جلسه کردند تا وضع را بررسی کنند. در آنجا دکتر فاطمی پیشنهاد ایجاد یک تشکل ملی را کرد. او گفت که باید جبهه ای از همه گروهها و حزبهای ملی ایجاد شود که بتوانند بطور سازمان یافته برای دفاع از دموکراسی و علیه فساد سیاسی مبارزه کنند. مصدق که پیشتر به پیشنهادهای هم اندیشانش برای ایجاد یک حزب یا تشکل سیاسی روی خوش نشان نمی داد، این بار پیشنهاد را پذیرفت.

در جلسه دیگری که گروه معروف به "متحصنین دربار" به دعوت دکتر مصدق در احمد آباد تشکیل دادند، دکتر فاطمی در سخنرانی پرشور و موثری نام "جبهه ملی" را برای این تشکل پیشنهاد کرد، که پس از بحث و تفسیر زیاد به تصویب رسید.

”... اکنون که فوائد کار دست جمعی بر عموم رفقا روشن گردید و قدرت نفوذ اتحاد و وحدت بر همه معلوم گردید، چه خوب است این عده برای انجام کارهای مهم سیاسی و مملکتی دست به دست هم داده بنام جبهه ملی تحت نظم و دیسیپلین خاصی شروع به مبارزه برای پیشرفت اهداف مختلف ملی نماییم...”

پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت ایران و رهایی از نفوذ استعماری بیگانگان هم از دکتر فاطمی بود. هر چند زمزمه ملی کردن صنعت نفت سالها بود بگوش می رسید، و حتی یکی از نمایندگان مجلس یک روز آنرا بدون توجه به موقعیت سیاسی کشور و شرایط جهانی زمان مطرح کرده بود، که با هشیاری دکتر مصدق خاموش شده بود، ولی وقت شناسی اینکه در چه زمانی باید چه مطلبی را عنوان کرد تا موفق شد از ویژگی های های مهم دکتر مصدق و دکتر فاطمی بود. اگر چنین پیشنهاد مهمی هنگامیکه شرایط بین المللی و ساختار مجلس و حکومت در ایران برای موفقیت آن مناسب نمی بود مطرح می شد، نه تنها طرح شکست می خورد، بلکه قراردادهای بدتری هم به ملت ما تحمیل می گشت. دکتر فاطمی با هوشمندی و زمان شناسی ویژه خود و برداشت دقیق و درستی که از شرایط سیاسی کشور و جهان داشت، این پیشنهاد را در اسفند 1328، در نشست سران جبهه ملی ایران مطرح کرد، که با توافق آراء تصویب شد. با این پیشنهاد، افزون بردشمنی دربار پهلوی، دشمنی دولت انگلستان را هم بخود جلب نمود.

چندی بعد، نوجوانی وابسته به سازمان فدائیان اسلام برای کشتن دکتر فاطمی که بر سر مزار محمد مسعود سخنرانی می کرد، فرستاده شد. فاطمی با گلوله آن جوان زخمی شد ولی جان بدر برد. اثرات آن زخم زندگی او را تا آخر عمر با درد و رنج توأم کرد.

دکتر فاطمی مبتکر اندیشه اقتصاد بدون نفت برای ایران بود. او باور داشت که حل دوستانه مسئله نفت ایران در سطح جهانی در آینده نزدیک ممکن نخواهد بود، و با تعطیل شدن صنعت نفت برای مدتی طولانی، باید مانند گذشته اقتصاد را بدون درآمد نفت اداره کرد.

پیشنهاد برقراری نظام جمهوری هم طرح دکتر فاطمی بود که آنرا روز پس از شکست کودتای اول، یعنی 25 مرداد 1332، عنوان کرد. کودتا چیان 25 مرداد، اول از همه دکتر فاطمی را دستگیر کرده بودند تا مغز و موتور محرکه کابینه دولت را خاموش کنند. ولی فاطمی، پس از رهایی از دست کودتاچیان، در یک سخنرانی پرشور، خواستار لغو نظام پادشاهی و اعلام جمهوری شد. شاه با ذلت از کشور فرار کرده بود، کاخ سلطنتی توسط دکتر فاطمی تصرف و مهروموم شده بود، کودتاچیان هراسان متواری و پنهان شده بودند، امریکا و انگلستان آماده پذیرفتن شکست شده بودند، و بطور کلی مناسبت زمانی و فرصت اجرای موفقیت آمیز طرح جمهوری سازی وجود داشت، و اگر ملاحظاتی در دولت وجود نداشت، امروز پنجاه سال تجربه جمهوریت را پشت سر می داشتیم و اکنون دچار چنین معضلات عظیم مدنی در کشور نمی بودیم. شاید که نیازی به انقلاب کردن هم نمی شد، شاید هم که ما تاکنون شایسته سالیاری را نهادینه کرده بودیم و این همه سالها گرفتار نالایق سالیاری و خشونت سالیاری نمی شدیم. شاید هم که تا کنون دوش به دوش ژاپن و آلمان با یک اقتصاد قدرتمند در جرگه کشورهای توسعه یافته در آمده بودیم.

ما هنوز پس از گذشت شصت سال که از آغاز زندگی سیاسی دکتر فاطمی می گذرد، او را نشناخته ایم. شخصیت دکتر محمد مصدق، ابرمرد تاریخ ایران، چنان برکنکاشها و نوشتار و تحلیلهای تاریخ معاصر و جنبش ملی دموکراسی در ایران سایه افکنده و توجه پژوهشگران و نویسندگان را بخود اختصاص داده که حتی مردان بزرگی مانند دکتر سید حسین فاطمی تحت تحلیل دقیق قرار نگرفته اند و به درجه شناسایی که سزاوارش هستند نرسیده اند. ستاره درخشان وجود فاطمی در حضور خورشید وجود مصدق کمرنگ بنظر رسیده است. همه دکتر فاطمی را به عنوان یک شهید نهضت ملی ایران می شناسند، که وزیر خارجه دکتر مصدق بود، و معاون و مشاور دکتر مصدق بود، و سخنگوی دولت مصدق بود، و اینکه دکتر مصدق به عقاید او احترام می گذاشت، و به او اعتماد کامل داشت، و بالاخره اینکه تا لحظه آخر به دکتر مصدق، به نهضت ملی ایران و به آرمانهای خود وفادار ماند و جان خود را در این راه فدا کرد. همه کتابها و مقالاتی که درباره او نوشته شده، زندگینامه هستن، د که او کی بدنیآ آمد، چه فعالیت ها کرد و چگونه شهید شد.

ولی این شناخت و این پردازشهای سطحی، فاطمی واقعی را بما معرفی نمی کند. پدیده دکتر فاطمی بایستی که موضوع تحلیلهای عمقی قرار گیرد. در این همه سال، و با نوشتن و خواندن اینهمه کتاب و مقاله درباره جنبش ملی، دکتر مصدق و دکتر فاطمی، هیچکس این پرسشها را مطرح نکرده و آنها را تجزیه و تحلیل نکرده که چرا مصدق، مردی به عظمت تاریخ ایران، اینهمه به فاطمی جوان احترام می گذاشت، به او تکیه می کرد و به او اعتماد داشت؟ چطور بود که این درجه اعتماد و احترام را به اینهمه مردان پاک و خوشنامی که در پیرامون او بودند نداشت؟ چطور بود که در میان اینهمه مردان باسواد و خوشنام و

باتجربه، مصدق یک جوان سی و چند ساله را به وزارت خارجه و معاونت پارلمانی و مشاور و سخنگوی دولت خود بر گزید؟ چرا شاه و دربار پهلوی اینهمه از او می ترسیدند و با او دشمن بودند؟ چرا سفارت‌های انگلستان و شوروی و امریکا همه چشم به او داشتند و از او واهمه داشتند و بالاخره موجبات مرگ او را فراهم کردند؟ و بالاخره، چرا خبرگزار انگلیسی رویتراکه توسط فاطمی از ایران اخراج شده بود، او را مردی "با نبوغ شیطانی" خواند؟ چرا دشمنان خودی و بیگانه او را مرکز ثقل جنبش ملی میدانستند؟

چرا؟.. چون بعقیده من فاطمی یک اندیشمند استثنایی، یک تاکتیسین تیزهوش و یک نابغه سیاسی بود.

دکتر فاطمی نه تنها هوش فوق العاده ای داشت و در مسایل سیاسی تیزبین بود، بلکه از شهامت فوق العاده ای نیز برخوردار بود. او میدانست چه می خواهد و به کجا می رود. او مصمم بود که توان و هوش و زندگی خود را وقف مبارزه علیه فساد و خیانت و دیکتاتوری کند، و آماده پرداخت هزینه آن نیز بود. بطوریکه وقتی در پاریس خبر ترور محمد مسعود، که دوست و همفکر او بود، به وی رسید، گفت "حسین، تو هم بعد از مسعود از دست خواهی رفت". هفت سال بعد، این پیش بینی او تحقق پذیرفت.

پس از دستگیری دکتر فاطمی در روز ششم اسفند 1332، برای اینکه مجبور نشوند مانند دیگران او را محاکمه کنند که در آنجا پرسش و پاسخ شود، فرماندار نظامی و رئیس شهربانی کودتا عده ای چاقوکش و اوباش را بسرکردگی شعبان جعفری برای کشتن او فرستادند. وقتی از ساختمان شهربانی که در آنجا بازجویی می شد، درآمد، چاقوکشها به جانش افتادند و اگر خواهر شجاع و فداکارش بدنش را سپر بلای او نکرده بود، همانجا کشته شده بود. از شانزده ضربه چاقو، ده ضربه به تن خواهرش ضربه به تن رنجور فاطمی خورد.

در طی دو ماه بعد که محاکمه فرمایشی و محکومیت او طول کشید، فاطمی در حالت بیماری و درد آلود و نیمه جان بود. سحرگاه چهارشنبه 19 آبان 1333، هشت گلوله انتقام جویانه جوخه اعدام محمد رضا شاه، تن او را که در تب می سوخت سوراخ سوراخ کرد و آتش زندگی سی و هفت ساله مردی سترگ و استوار را که شالوده دیکتاتوری و بیگانه نوکری را در ایران به لرزه در آورده بود، خاموش نمود.

در آخرین لحظات زندگی، فاطمی به دژخیم خود، سرتیپ آزموده، می گوید:

"مرگ بر دو قسم است. مرگی در خواب ناز... و مرگی در راه شرف و افتخار. و من خدای را شکر می کنم که در راه مبارزه با فساد شهید می شوم..."

واپسین پیام دکتر سید حسین فاطمی در لحظه مرگ، به ملتی که برای آزادی، سربلندی و سعادت آن جان می داد، این بود: *بسم الله الرحمن رحیم، پاینده باد ایران، زنده باد دکتر مصدق.*

19 آبان 1382

<http://www.melliun.org/jebbeh/fatemi.htm>